

مائوئیسم فرزند خلف استالینسم



صدای انترناسیونالیستی

چیزی که بنام «انقلاب توده ای چین» نام گرفته است
در واقع گورکن انقلاب پرولتری چین بود که در آن،
انقلاب پرولتری چین در خون کارگران شانگهای و
کانتون غرق شد.

آدرس سایت و ایمیل صدای انترناسیونالیستی به قرار زیر است:

Homepage:

www.internationalistvoice.org

Email:

contact@internationalistvoice.org

تلگرام:

<https://t.me/intvoice>

انقلاب کمونیستی یا نابودی بشریت!

از صدای انترناسیونالیستی حمایت کنید!

رکن اساسی کار انقلابی، دخالت سیستماتیک و ارائه چشم‌انداز برای تکامل مبارزه طبقه کارگر است. وجود یک گرایش انقلابی هر چند بسیار ضعیف مظهر آنتاگونیسم میان دو طبقه اجتماعی است. یک گرایش انقلابی بارومتر مبارزه طبقاتی است.

بر خلاف دستگاه‌های تبلیغاتی بورژوازی که از منابع سرشاری برخوردارند، یک گرایش انقلابی تنها توسط کسانی که علیه نظام سرمایه‌داری، استثمار، بردگی مزدی و غیره هستند، حمایت می‌شود. صدای انترناسیونالیستی حقیقتاً انترناسیونالیست است و هیچ توهمی به ملت، دموکراسی، چپ دستگاه سیاسی سرمایه ندارد و از سنت کمونیست چپ دفاع می‌کند. صدای انترناسیونالیستی برای تحقق امر انقلاب کمونیستی می‌رزمند و در مبارزه خود و در دفاع‌اش از ارزش‌ها و پرنسپ‌های پرولتری به حمایت شما نیاز دارد. از صدای انترناسیونالیستی حمایت کنید.

فهرست مطالب:

مقدمه	۵
موقعیت طبقه کارگر و شکل گیری حزب کمونیست چین	۸
انترناسیونال کمونیستی و انقلاب در چین	۱۴
روسیه سنگر ضد انقلاب	۲۰
مبارزه انقلابی بین سالهای ۱۹۲۷ - ۱۹۲۵	۲۶
کودتای ژنرال چیانگ کای چک و لشکرکشی به سوی شمال	۳۱
قیام پرولتاریای شانگهای	۳۵
بورژوازی انقلابی طبقه کارگر را قتل و عام نمود	۳۹
نابودی حزب طبقه کارگر	۴۷
ارتش سرخ و رهبران قیام	۵۱
تروتسکی و درس آموزی از تجربیات سال ۱۹۲۷	۵۵
چپ کمونیست و درس آموزی از تحولات چین	۵۸
صحنه مناقشات امپریالیستی	۶۱
راهپیمایی بزرگ در خدمت جنگ امپریالیستی	۶۵
اتحاد مجدد حزب کمونیست چین با کومین تانگ	۷۰
شکست وانگ مینگ و مماشات با ایالات متحده	۷۵
تسلط مائو بر حزب و تصفیه مخالفین	۷۷
شکستگیری سرمایه داری دولتی تحت عنوان «جمهوری خلق چین»	۸۲
بحران در کمپ ضد انقلاب	۹۱
کلام آخر	۹۹
خطوط اصلی مواضع:	۱۰۱

مقدمه

مائونیستها القاء می کنند که مائو این رود خانه سیال خلاقیت و رهبری، ناگهان در شرایط بحرانی جنبش کمونیستی، پیامبر گونه ظهور میکند، نه تنها شرایط ویژه چین، بلکه شرایط جهانی را بخاطر نبوغ پیامبر گونه اش درک می کند و مارکسیسم را نه تنها بر جامعه چین، بلکه در سطح جهانی منطبق میکند. انقلاب توده ای چین را رهبری می کند و چین را بسوی سوسیالیسم هدایت می کند.

پس از یورش رویونیستها (بورژوازی) به دژ دیکتاتوری پرولتاریا و شکست تاریخی پرولتاریا، یعنی مرگ استالین و روی کار آمدن خروشچف، مائو سکان رهبری جنبش کمونیستی جهانی را بدست می گیرد و پیروزی تاریخی را برای جنبش کمونیستی به ارمغان می آورد. ناگهان با مرگ مائو (به صرف مرگ یک نفر) علیرغم تدارکات تئوریک - سیاسی و ایدئولوژیک وسیعی که مائو دیده بود، ضد انقلاب و رویونیستها سکان اداره امور حزب و کشور را بدست می گیرند، شیوه تولید سوسیالیستی مجدداً به شیوه تولید سرمایه

داری بر میگردد و سرمایه داری مجددا حاکم میشود! چه ریاکاری! چه عوامفریبی!

مائوئیست‌ها بر این باورند که در سال ۱۹۴۹ میلادی "انقلاب توده‌ای" در چین بوقوع پیوست و آنها این رویداد را یک پیروزی نه تنها در چین بلکه در سطح جهانی برای جنبش کمونیستی قلمداد نموده و از آن دفاع میکنند. جهان غرب هم در همراهی با مائوئیست‌ها در دفاع از این "انقلاب توده‌ای" سهم خود را ایفا کرده است. اما آنچه که در چین "انقلاب توده‌ای" نام گرفت، چیزی نبود مگر یک سری مبارزات لجام گسیخته که جناحهای رقیب سرمایه داری را رو در روی یک دیگر قرار داد، البته نباید فراموش کرد که در پس پرده این تصادمات همیشه قدرتهای امپریالیستی قرار داشته است. پیروزی "انقلاب توده‌ای" در چین در پس این توهم قرار گرفته است که گویا امکان ایجاد یک دولت سوسیالیستی در جهان سرمایه داری که سراسر این کره خاکی را در هم تنیده است، وجود دارد. به عبارت بهتر تزاریستی «پیروزی سوسیالیسم در یک کشور» تزی ضد انقلابی و ضد مارکسیستی.

اما نفی این موضوع این واقعیت انکار ناپذیر را نفی نمی کند که بین سالهای ۱۹۲۷ تا ۱۹۱۹، چین در میان یک طغیان بزرگ جنبش کارگری به سر می برد که این جنبش خود تابعی از موج انقلاب جهانی بود. دورانی که موج انقلاب جهانی، جهان سرمایه داری را به چالش کشید و سرمایه داری ناقوس مرگ خود را شنید. اما این جنبش کارگری با قتل عام و خونریزی کارگران چینی به شکست کشیده شد. استالینیزم نقش بسزائی در به شکست کشاندن جنبش کارگری چین و به تبع آن در به قتل عام کشیده شدن پرولتاریای چین ایفا کرده است. رژیم سرمایه داری دولتی (که البته بخش خصوصی نیز در حال حاضر به شدت در حال رشد است) با روبنای ایدئولوژیک مائوئیستی پس از شکست انقلاب کارگری، شکل گرفته است. آنچه امروزه ایدئولوگهای بورژوازی بعنوان پیروزی انقلاب چین ارائه می دهند، هیچ پیوندی با آن مبارزات ضد سرمایه داری که در سرزمین چین شکل گرفت، ندارد بلکه بر ویرانه های شکست آن جنبش کارگری شکل گرفته است. ایدئولوژی مائوئیسم نیز جلوه ای دیگر از بحران در کمپ ضد انقلاب است.

موقعیت طبقه کارگر و شکل گیری حزب کمونیست چین

با گسترش موج انقلابی در جهان، جنبش اعتصابی که مرکز ثقل آن در اروپا قرار داشت، به سراسر کره خاکی گسترش پیدا کرد. در همین راستا کارگران چینی همچون سایر نقاط، مبارزات خود را در مواجهه با پیروزی انقلاب روسیه و قیام کارگران آلمان و سایر کشورهای اروپایی شکل دادند. در آغاز کار، از آنجا که اغلب کارخانه‌ها متعلق به خارجی‌ها بود، اعتصاب‌ها رنگ و بوی خارجی ستیزی به خود گرفته بود و بورژوازی ملی چین فکر می‌کرد از این طریق می‌تواند قدرت نیروی خارجی را محدود کند. اما کم‌کم جنبش اعتصابی خصلت طبقاتی به خود گرفت و بر علیه کلیت بورژوازی بدون تفاوت بین بورژوازی خودی و خارجی توسعه یافت. اعتصاب برای مطالبات کارگری از سال ۱۹۱۹ به بعد گسترش یافت، بعنوان نمونه اعتصاب پارچه بافی در اواسط ۱۹۲۱، اعتصاب ملوانان در آغاز سال ۱۹۲۲. اما اوج موج اعتصابات کارگری در سال ۱۹۲۳ و در ژانویه سال ۱۹۲۴ بود، سه ماه اعتصاب مداوم و

سرانجام بزرگترین اعتصاب سال ۱۹۲۵ که در تابستان آن سال شکل گرفت، نشان از خصلت پرولتری اعتراضات کارگری داشت.

ایدئولوگ‌های بورژوائی سعی می‌کنند القا کنند که شکل‌گیری حزب کمونیست چین محصول جنبش روشنفکران بورژوازی است که ایده‌های آن همراه با «فلسفه‌های غربی» وارد چین شد و تشکیل حزب کمونیست بخشی از روند رشد سازمانهای ادبی، فلسفی و سیاسی بوده است. لذا اشاره کوتاهی به روند شکلگیری حزب کمونیست چین ضروری است.

حزب کمونیست چین بین سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱ از گروه‌های کوچک مارکسیستی، آنارشистی و سوسیالیست که از روسیه شوروی پیروی می‌کردند، بوجود آمد. مانند بسیاری از احزاب کمونیست دیگر کشورها، حزب کمونیست چین بعنوان بخشی جدایی ناپذیر از بین‌الملل کمونیست، زاده شد. ظهور حزب کمونیست چین به دنبال توسعه مبارزات کارگری در سطح جهانی و در اثر جنبش‌های کارگری در روسیه و غرب اروپا بود و با آنها در ارتباط بود.



حزب کمونیست چین به رهبری «چن تو سیو»، عکس روبرو و به همراهی «لی داژائو» ایجاد شد. «چن تو سیو» یکی از بنیانگذاران «جنبش ۴ ماه مه» بود و در آن زمان او نشریه مارکسیستی «جوانان نو» را منتشر میکرد. «چن تو سیو» استاد ادبیات در دانشگاه پکن بود و او مارکسیسم را به مائو معرفی و شناساند.

حزب کمونیست چین یک دست نبود و از زمان تشکیل خود گرایشات متفاوتی را در درون خود نمایندگی میکرد. گرایشات متفاوت درون حزب کمونیست چین را میتوان به شکل زیر دسته بندی کرد:

- گرایشی که رفرمیست بود و طرفدار دگرگونی تدریجی در جامعه چین بود.

- گرایش مارکسیستی که ارزیابی اش تکیه بر پرولتاریای چین بود و خواهان دیکتاتوری پرولتاریا از طریق انقلاب کارگری بود. این گرایش مخالف جبهه متحد متشکل از طبقات مختلف اجتماعی بود.

در قتل عام شانگهای این گرایش از حزب بشدت سرکوب و قتل عام شد.

- گرایش طرفداران تشکیل جبهه متحد با احزاب بورژوا که مائو به این گرایش تعلق داشت. مائو تنها در سال ۱۹۲۳ و در جریان کنگره سوم بود که توانست به کمیته مرکزی راه یابد. در دوره منتهی به سال ۱۹۳۵ مائو موفق شد گرایشات دیگر را یکی پس از دیگری شکست دهد. سرانجام مائو پس از در هم کوبیدن دیگران و آن هم در سال ۱۹۴۳ بود که توانست به سمت دبیر کلی انتخاب شود. پیش از او هفت نفر به سمت دبیر کلی انتخاب شده بودند.

در اوائل سال ۱۹۲۱ تعداد مبارزین حزب کمونیست اگرچه بسیار اندک بود، به عبارت بهتر اعضای حزب کمونیست در سراسر چین تنها ۵۹ نفر بود، اما در عرض چند سال تعداد مبارزین آن به هزاران نفر رسید. در جریان اعتصابات در سال ۱۹۲۵ عضویت آن به چهار هزار نفر و در دوره قیام سال ۱۹۲۷ به شصت هزار نفر افزایش یافت. این گسترش سریع که به صورت عددی بیان می شود از یک سو، اراده انقلابی طبقه کارگر در چین، و از سوی دیگر زندگی آنرا بین

سالهای ۱۹۲۷-۱۹۱۹ نشان می دهد (اکثریت عظیم مبارزین در این دوره از کارگران شهرستانهای بزرگ صنعتی بود). قطعا محاسبه تناسب استحکام سازمان انقلابی با رشد عددی کارگران یک اشتباه بزرگ خواهد بود. طبقه کارگر یک طبقه تاریخی است که نیرو و استحکام خود را از تجربیات تاریخی و جهانی کسب می کند و انقلاب چین هم این تجربیات را نشان می دهد.

مائوئیسم ضعف طبقه کارگر در چین را به عنوان دلیلی دال بر پیشروی حزب کمونیست به طرف روستا و شکل دهی ارتش سرخ در سال ۱۹۲۷ توجیه می کند. اما واقعیت این است که این امر بیانگر شکست جنبش کارگری و پیشروی چپ دستگاه سیاسی سرمایه بود. اگرچه در آغاز قرن بیستم طبقه کارگر چین در تناسب با کمیت جمعیت دهقانان قطعا ناچیز بود (نسبت ۲ به ۱۰۰) اما وزنه سیاسی کارگران تنها محدود به آمار و ارقام نمی باشد. تقریبا دو میلیون کارگر شهری در چین وجود داشت (بدون احتساب ۱۰ میلیون نفر صنعتگران پرولتاریا در شهرستانها). باید به این نکته مهم تاکید کرد که شانگهای در کرانه چپ رودخانه هوانگ پو در جنوب یانگ تسه، یکی از مراکز خیلی تمرکز یافته کارگران بود. منطقه صنعتی «ووهان» (Wuhan) و سه شهر بزرگ در استان

هوئی یعنی شهرهای هانکو، ووچانگ و هانیانگ که در مرکز چین واقع هستند، نیز شهرهای کارگری به حساب می آمدند. تمرکز پرولتاریا در بندر کوانجو که کانتون نیز نامیده می شود، در هنگ کنگ و همچنین معادن استان هونان، پتانسیل فوق العاده ای را برای فلج کردن و کنترل مراکز حیاتی تولید سرمایه داری بوجود آورده بود.

انترناسیونال کمونیستی و انقلاب در چین

اگرچه انترناسیونال کمونیستی دیر هنگام شکل گرفت، اما بیانگر تلاش هایی بود که طبقه کارگر برای پیشبرد مبارزات انقلابی خود، حزب جهانی خود را تشکیل داده بود. اما سیر تکامل مبارزات انقلابی بین الملل کمونیست و فعالیت آن در چین، برای انقلاب در آن کشور با سختی های بسیاری روبه رو بود. با شکست موج انقلابی و در روند آن انزوای انقلاب اکتبر، زمینه های انحطاط انترناسیونال کمونیستی نیز فراهم شد. علیرغم پایداری جناح چپ، انترناسیونال کمونیستی بسوی انحطاط سوق پیدا کرد. حزب بلشویک با نفوذترین حزب در بین الملل کمونیست و الگویی برای تمام احزاب در بین الملل کمونیستی بود. این حزب از لزوم انتخاب بین حمایت از منافع بین المللی کارگران و تجدید اصول برای انقلاب آینده یا قربانی کردن انقلاب روسیه و حفظ دولت روسیه، با تقبل هزینه ائتلاف و توافق با بورژوازی خودی، انتخاب دوم را برگزید. این ائتلاف و توافق با بورژوازی که علائم شکست انقلاب اکتبر بود به منبع عظیمی از اغتشاش فکری و عملی برای کارگران سراسر جهان، مبدل شد و شکست جنبش

کارگری را در کشورهای گوناگون شتاب بخشید. واگذاری منافع تاریخی طبقه کارگر با وعده ائتلاف بین طبقات، بین الملل کمونیستی را به تدریج تا سال ۱۹۲۸ میلادی به منجلاب انحطاط کشاند. این امر با قربانی کردن منافع بین المللی کارگران - انترناسیونالیسم کارگری - و با دفاع از تز سوسیالیسم در یک کشور همراه بود. پشت کردن به انترناسیونالیسم کارگری همزمان با انحطاط دولت که از انقلاب سر برآورد بود، بصورت توازی قرار داشت و این به ایجاد سرمایه داری دولتی با ایدئولوژی استالینستی منجر شد.

پروسه انحطاط انترناسیونال کمونیستی که تدریجا با عدم اعتماد طبقه کارگر مواجه بود آنها را به ابزار دولت روسیه بدل گردانید. ابزاری در دست دولت روسیه که با اتکا به آن بتواند جلوی نفوذ قدرت های امپریالیستی را بگیرد. یکی از اهرم ها در این رابطه، جلب حمایت بورژوازی ملی و به ظاهر انقلابی در کشورهای تحت سلطه در سراسر گیتی بود. این سیاست نتیجه زیان باری برای طبقه کارگر جهانی ایجاد نمود. حمایت بین الملل کمونیست از بورژوازی ملی و به ظاهر انقلابی کشورهای پیرامونی، طبقه کارگر در کشورهای فوق را در منگنه

قرار داد.^۱ بویژه طبقه کارگر را در کشورهایی همچون چین و غیره زمین گیر کرد. حمایت انترناسیونال کمونیستی از بورژوازی ملی چین در شرایطی بود که بورژوازی ملی از یک سو ارتباط نزدیکی با قدرت های امپریالیستی و اشرافیت اربابی داشت و از سوی دیگر ریکارانه شوراهای کارگری را تأیید میکرد.

دولت روسیه، از یک طرف بورژوازی ملی چین! را با تسلیحات نظامی مجهز می کرد و از طرف دیگر طبقه کارگر را با ایدئولوژی و تز مسئله ملی و مستعمراتی خلع سلاح می نمود.^۲ این تز با تفاوت قائل شدند بین بورژوازی

^۱ از تاریخ ۷ تا ۱۷ شهریور ۱۲۹۹ برابر با سپتامبر ۱۹۲۰ میلادی، نشست بزرگی با نام "کنگره ملل شرق" در شهر باکو برگزار گردید که هدفش بررسی مسائل انقلاب در مشرق زمین و تحلیل شرایط سیاسی و اجتماعی این منطقه بود. (اولین جرقه سرخ شرق - کمیته مطالعات تاریخ جنبش کارگری و کمونیستی ایران - انتشارات پروسه - ص ۲۳)

^۲ طی بحث ها در کنگره دوم، لنین احزاب جوان کمونیست در کشورهای مستعمره را به مشارکت فعال در جنبش های روبرو ظهور رهایی ملی تشویق کرد، اما به طور اخص بر «نیاز به مبارزه راسخ علیه تلاش برای زدن رنگ کمونیستی به گرایش های رهایی بخش بورژوا-دمکراتیک در کشورهای عقب مانده» صحنه گذاشت:

"انترناسیونال کمونیست باید از جنبش های ملی بورژوا-دمکراتیک در کشورهای مستعمره و عقب مانده دفاع کند، تنها مشروط به آن که در تمامی کشورهای عقب مانده، عناصر احزاب پرولتری آتی،

امپریالیستی و بورژوازی ضد امپریالیستی، درها را برای اشتباهات بزرگتر باز می گذاشت. نتیجه آن سیاست مصیبت باری بود که نصیب طبقه کارگر جهانی شد. این در زمانی بود که در عصر امپریالیسم، در عصر انحطاط سرمایه داری بورژوازی دیگر نمی توانست نقش انقلابی در جامعه ایفا کند و کاملاً ضد انقلابی شده بود. این در حالی بود که بعد از جنگ جهانی اول سرمایه داری وارد دوران انحطاط شده بود و عصر انقلابات پرولتری شروع شده بود و دوران انقلابات بورژوائی به پایان رسیده بود. علیرغم اینکه تزه‌های مسئله ملی و مستعمراتی بر خوردار از اشتباهاتی بود با این وجود هنوز می توانست از لغزش‌های فرصت طلبی ممانعت بوجود آورد. ولی با گذشت زمان این تزه‌ها عمومیت یافت و همگانی شد.

احزابی که فقط در نام کمونیست نباشند، گردهم آورده و برای انجام وظایف اخص خود آموزش داده شوند؛ یعنی مبارزه با جنبش‌های بورژوا-دمکراتیک در درون ملل خود؛ انترناسیونال کمونیست باید وارد اتحاد موقتی با دمکراسی بورژوائی در کشورهای مستعمره و عقب مانده شود، اما نباید با آن ادغام گردد. باید تحت تمامی شرایط استقلال جنبش پرولتری را حتی در ابتدایی شکل خود، حفظ کند." (لنین درباره مسئله ملی و مستعمرات: سه مقاله، انتشارات فارن لنگوئج، پکن، ۱۹۷۵، ص. ۲۷)

یادآوری این نکته ضروری است که در بحث های ارائه شده توسط لنین، تاکید شده و لنین همچنین به رسمیت می شناسد که در این عصر:

"درک خاصی بین بورژوازی کشورهای مستعمره و استعمارگر پدید آمده است. به طوری که در اغلب موارد یا شاید حتی در بیشتر موارد، بورژوازی کشورهای مستعمره اگرچه آنها نیز از جنبش های ملی حمایت می کنند، معهذا، در برابر سرکوب همه جنبش های انقلابی و طبقه انقلابی تا حدود معینی در توافق با بورژوازی امپریالیستی قرار دارد، یا می توان گفت به نحوی هر دو باهم با این جنبش های انقلابی می جنگندند."^۳

بنابراین، تزه های مستعمراتی، اصولا در مرحله اول از دهقانان حمایت می کند، در ثانی خواهان ضرورت اساسی استقلال طبقاتی در مواجهه با بورژوازی در تشکیلات کمونیستی می باشد. اما حمایت چندش آور و بی قید و شرط، بین الملل کمونیست از «کومین تانگ» در چین، تمام اصول و پرنسیب "تزه های مستعمراتی" را به باد فراموشی سپرد، و با دفاع از بورژوازی ملی

^۳ طرح اولیه تزه های مربوط به مسئله ملی و مستعمراتی - برای دومین کنگره انترناسیونالیستی، منتخب آثار لنین یک جلدی، همچنین جلد اول کمونیست بین الملل انتشارات Pathfinder books, 1977

(ارتجاعی)^۴ چین که پیوند نزدیکی با قدرت‌های امپریالیستی برقرار کرده بود و دارای منافع ملی مستقل نبود، زمینه‌های شکست جنبش کارگری چین را فراهم کرد. این مسئله منجر به آن شد تا از ضرورت ارتقاء آگاهی طبقاتی از طریق استقلال طبقاتی حزب کمونیست در مواجهه با بورژوازی دموکراتیک، ممانعت بعمل آورد.

^۴ ارتجاعی بودن بورژوازی ملی چین فقط منوط به رفتاری که در سال ۱۹۲۷ میلادی نشان داد، نمی‌شود. قبلاً در "انقلاب ۱۹۱۱ میلادی" دورانی که ملی‌گرایی، صورت مترقی داشت، آماده سهم بودن قدرت با اشرافیت و خواستار اتحاد با مالکین زمین در فرمانبردار از قدرتهای امپریالیستی بود. جلوه‌ها و ادعاهای "دموکراتیک"، "ضد امپریالیستی" و حتی "انقلابی" چیزی جز پوششی برای پنهان نگه داشتن منافع ارتجاعی خود، و قتیکه طبقه کارگر تهدیدهای خود را به نمایش گذاشت، بود. در دوران انحطاط سرمایه داری بورژوازی کشورهای پیرامونی سرمایه، ارتجاعی تر از بورژوازی کشورهای متروپل سرمایه داری و سایر قدرتهای دیگر می‌باشند.

روسیه سنگر ضد انقلاب

موج بزرگ انقلابی که با انقلاب پرولتری اکتبر در روسیه آغاز شده بود، بعد از سال ۱۹۲۰ سیر نزولی بخود گرفت. با وجود مبارزات و از جان گذشتگی‌های فراوان کارگران آلمان در سالهای ۱۹۲۳-۱۹۲۱ و کارگران بلغارستان در سال ۱۹۲۳ و کارگران چینی در سال‌های ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۷، این شور انقلابی در حال از دست دادن پتانسیل خود بود. این سیر قهقرا عواقب غم انگیزی برای روسیه شوروی که خود سنگر اصلی انقلاب بود، در برداشت. تلاش برای زنده ماندن در جهان سرمایه داری، دولت روسیه و حزب بلشویک که خود نیز اکنون با آن دولت ادغام شده بود، بسرعت به یکی از مراکز اصلی ضد انقلاب جهان تبدیل کرد. در خود روسیه نیاز به سرمایه منجر به درهم شکستن مقاومت کارگران در پتروگراد و کرونشتات در سال ۱۹۲۱ میلادی گشت. در پی آن با آزار و اذیت جناح مخالف کمونیستی، تعاقب وحشیانه انباشت سرمایه به هزینه طبقه کارگر انجامید. در عرصه جهانی، نیازهای مشابه منجر به تبعیت رو به رشد انقلاب جهانی به دولت روسیه گردید که به جستجوی

متحدانی برای خود و کمک های اقتصادی از خارج باشد. رزا لوکزامبورگ می گوید:

"در این دوران، امپریالیسم شکلی برای بقاء هر دولت ملی می باشد، با هر نیت ذهنی که بلشویک ها داشته باشند، قادر نیستند در برابر خواستهای روز افزون امپریالیستی دولت روسیه مقاومت کنند."

همانگونه که در اوایل سال ۱۹۲۱ سیاست "جبهه خلق" بخشی از نیازهای مهم دولت روسیه برای متحدانی بر علیه خصم امپریالیستی، در غرب بود. مسئله ملی و مستعمراتی در شرق نیز در عرصه جهانی عمیقاً تحت تاثیر وضعیت شوراها در روسیه قرار داشت. نظرات لنین موکداً بر این جنبه از مسئله، اظهار می شد. لنین می نویسد:

"اکنون در اوضاع و احوال سیاسی جهان، دیکتاتوری پرولتاریا را در دستور روز قرار داده است و تمام حوادث سیاست جهانی ناگزیر در پیرامون یک نکته مرکزی دور می زند که عبارتست از مبارزه ی بورژوازی جهانی علیه جمهوری شوروی روسیه که ناگزیر از یک طرف

جنبش‌های شورایی کارگران پیش رو کلیه کشورها و از طرف دیگر همه جنبش‌های رهایی بخش ملی مستعمرات و خلق‌های ستمکش را، که از روی تجربه تلخ خود یقین حاصل می‌نمایند که راه نجات دیگری بجز پیروزی حکومت شوروی بر امپریالیسم جهانی ندارند، تنها از این نقطه نظر می‌باشد که مسائل سیاسی احزاب کمونیست نه تنها در کشورهای صنعتی بلکه در کشورهای پیرامونی می‌تواند به درستی مطرح و پاسخ داده شود.^۵

پذیرش سریع و عضوگیری بی‌رویه مبارزان در درون حزب کمونیست چین با سنت عضوگیری در حزب بلشویک که با عبور از یک آزمون سخت در خدمت سازمان پیش‌تاز طبقه کارگر در می‌آمدند در تقابل قرار داشت و بیشتر شبیه یک سازمان توده‌ای، نظیر احزاب سوسیال دمکراتیک بود. بدتر از همه قبول سیاست فرصت طلبانه "جبهه متحد ضد امپریالیستی" که از سوی کمیت‌ترین تصویب شده بود و حزب کمونیست چین نمی‌توانست خود را از آن جدا کند.

^۵ طرح اولیه تزه‌های مربوط به مسئله ملی و مستعمراتی - برای دومین کنگره اترناسیونالیستی، بند ۵ - منتخب آثار لنین در یک جلد

در اواسط سال ۱۹۲۲ در پی دستورالعمل هیئت اجرایی انترناسیونال کمونیستی، حزب کمونیست چین با شعار اسفبار "جبهه متحد ضد امپریالیستی" تعلقات کمونیستی را در مرحله ثانویه قرار داد. این سازش طبقاتی (گسترش آن در سراسر آسیا با "کنفرانس زحمتکشان شرق" در ژانویه ۱۹۲۲ شروع شده بود) نتیجه مذاکرات مخفیانه و پیشاپیش شوروی با کومین تانگ بود.^۶ در ژوئن سال ۱۹۲۳ کنگره سوم حزب کمونیست چین، علیرغم مخالفت های پیشین، پیوستن تمام اعضای خود را به کومین تانگ به تصویب رساند.^۷

در سال ۱۹۲۴ حزب کمونیست چین و کومین تانگ جبهه متحد خود را تشکیل دادند. حزب کمونیست چین ورود خود به داخل کومین تانگ را، نه فقط به عنوان گامی بسوی ساختن یک حزب توده ای مستقل، بلکه به طور فزاینده ای به عنوان سیاست بلند مدت با هدف دستیابی به یک انقلاب بورژوا-دموکراتیک در چین ارزیابی می کرد. این در حالی است که چین انقلاب بورژوا-دموکراتیک را هر چند بسیار دیر به خاطر شرایط چین اما به سال ۱۹۱۱ پشت سر گذاشته بود. در جریان انقلاب بورژوا دموکراتیک چین نظام جمهوری

^۶ China 1927: last gasp of the world revolution, ICC

^۷ منع بالا

جایگزین نظام امپراطوری پنج هزار ساله شد.

سیاست جبهه متحد عواقب فاجعه باری برای جنبش طبقه کارگر در چین داشت. در حالی که جنبش اعتصابی کارگران و تظاهرات خود به خودی کارگران شدت می یافت، ادغام حزب کمونیست در کومین تانگ مانعی گردید تا حزب کمونیست بیش از این نتواند مواضع طبقه کارگر را درست جهت یابی کند و مواضع مستقل آن را به پیش ببرد. با وجود آنکه مبارزین کمونیست صادقی در صف مقدم حزب کمونیست قرار داشتند و قهرمانی های بی چون و چرایی از خود بروز می دادند، با وجود آن بدلیل سیاست غلط، حزب کمونیست نتوانست نقش قطب نمای سیاسی را ایفا کند. لذا شوراهای جوان کارگری از یک سازمان واحد سیاسی بی بهره بودند.

کارگران اعتماد نفس خود را بجای مطالبه از حزب کمونیست در کومین تانگ به عبارتی دیگر از بورژوازی پی می گرفتند. با این وجود، تبعیت از سیاست های کومین تانگ مانع از آن نگردید که مقاومت هایی در حزب کمونیست صورت نگیرد، بعنوان نمونه «چن تو هوسی» یکی از این جریان ها را نمایندگی می کرد. از کنگره دوم حزب کمونیست چین همیشه جناح هایی در

مخالفت با این ترها بوده‌اند که توسط نمایندگان از انترناسیونال کمونیستی چون «میخائیل بوردین» جانبداری می‌شد. در حزب کمونیست چین باوری وجود داشت که می‌پنداشت کومین تانگ یک حزب بورژوائی نیست، بلکه یک جبهه طبقاتی است که حزب کمونیست چین باید جزئی از آن باشد. در سراسر دورانی که حزب کمونیست با کومین تانگ وارد اتحاد شده بود، صدای اعتراض علیه این اتحاد از درون حزب کمونیست شنیده می‌شد، معترضان اعلام می‌کردند ژنرال «چیانگ کای چک» در حال تدارک بر علیه طبقه کارگر است. معترضان برای مثال می‌پرسیدند، آیا نباید حزب کمونیست شوروی بجای تجهیز کومین تانگ، طبقه کارگر و دهقانان را به سلاح مجهز کند؟ سرانجام خواستار لزوم ترک کومین تانگ شدند که برای طبقه کارگر دام گسترده بود. آنها بر این باور بودند انقلاب چین دو راه دارد، یکی آن است که فقط به پرولتاریا متکی کند و از این طریق می‌تواند انقلاب را به پیش ببرد و راه دوم اتحاد با بورژوازی است، و آن اینکه در ائتلاف با بورژوازی، سرانجام در ادامه گسترش انقلاب، بورژوازی به انقلاب خیانت خواهد کرد.^۸

Chen Tu-hsiu. Quoted by the same in his "Letter to all members of the CPC" ^۸ December 1929. Taken from the already cited work *La Question Chinoise...*, p. 446

مبارزه انقلابی بین سالهای ۱۹۲۷ - ۱۹۲۵



در ماه می سال ۱۹۲۵

میلادی تظاهراتی توسط

دانشجویان و کارگران در

همبستگی با اعتصاب کارگران

کارخانه نخ ریزی شنگایی که متعلق به یکنفر ژاپنی بود، به راه افتاد. در پی این تظاهرات عظیم، پلیس به فرماندهی یک افسر انگلیسی شروع به تیراندازی کرده و در نتیجه ۱۰ نفر کشته و تعداد زیادی زخمی و دستگیر می شوند. خشونت لجام گسیخته پلیس خشم ها را برانگیخت که منجر به برگزاری تظاهرات بزرگتری شد. متعاقب آن اعتصاب عمومی سراسر شانگهای را درنوردید. در خلال چند هفته شانگهای، کانتون و هنگ کنگ توسط اعتصابات عمومی گسترده فلج شد. در شانگهای تظاهرات توسط اتحادیه عمومی کارگری که زیر نفوذ حزب کمونیست بود، آغاز شد. اما در کانتون و هنگ کنگ، سازماندهی اعتصاب ها توسط، شوراهای تازه نوبنیاد، هدایت می شد. تجمع بیش از ۲۵۰ هزار نفر کارگر که با انتخاب یک نماینده برای هر پنجاه نفر کارگر

هیئت انتخابی را تشکیل می‌داد، این نمایندگان انتخابی توانستند بیش از ۲۰۰۰ اعتصاب در بیمارستانها، مدارس راه بی اندازند. پاسخ قدرت های امپریالیستی قابل پیش بینی و هیستریک بود، نظر به اینکه رفتار آنها با کارگران باربر و در کل مادون جامعه چین تحقیر آمیز بود، خشم کارگران را برانگیخت و مشت های گره کرده را به صورت آنها کوفت. اما این تظاهرات عظیم پرولتری، خطر قابل توجهی را برای بورژوازی به اصطلاح ملی که در کومین تانگ سازمان یافته بود در برداشت.

در ابتدا تحت رهبری سون یاتسن، کومین تانگ احساس کرد که می تواند از اتحاد با حزب کمونیست چین استفاده کند. تا زمانی که مبارزه کارگران بر علیه سرمایه خارجی و سلطه امپریالیستی خارجی قرار داشت، پرولتاریای شهری را می شد برای انقلاب ملی بسیج کرد، بورژوازی بومی برای حمایت از آن آماده بود. در واقع اعتصابات سال ۱۹۲۵ میلادی تا حدودی زیادی به پیشرفت و موقعیت مواضع کومین تانگ در چین انجامید.

اما زمانی که اعتصابات کارگری به سوی شرکت های چینی گسترش پیدا کرد، محیط های کاری که شرایط کار در آنها نسبت به شرکت های خارجی

وحشتناک تر بود، بورژوازی بومی چین به ماهیت ضد سرمایه داری اعتراضات کارگری پی برد. اعتراضات کارگری روز به روز رادیکالتر می شد و اعتراضات خصلت ضد بورژوائی خود را عریان کردند، بدون اینکه تفاوتی بین بورژوازی خودی و خارجی قائل شوند. کمین تانگ، ناگهان خود را در مقابل دشمن فناپذیر خود، پرولتاریا یافت، طبقه کارگر برای اولین بار در چین نشان داد که تنها نیرویی است، می تواند تهدیدی برای کل رژیم سرمایه داری باشد.

خیلی به سرعت سرمایه داران چینی یاد گرفتند که آنها بسیار بیشتر از کارگران خود، با امپریالیست ها و سرمایه خارجی منافع مشترک دارند. در نتیجه، انشعاب چپ و راست در کومین تانگ شروع شد. جناح راست نماینده منافع بورژوازی بزرگ که می خواست، مبارزات کارگری پایان گیرد و از شر کمونیستها خلاص شود و به نوعی سازش با قدرت تثبیت شده امپریالیستی نایل آید. جناح چپ که اغلب توسط روشنفکران و نظامیان رده پایینی هدایت می شد، خواهان حفظ اتحاد با روسیه و حزب کمونیست چین بود. کمیترون و به طور خاص استالین، تاکید زیادی بر روی این جناح "چپ" داشت و آنها را به

عنوان حریفی ثابت قدم بر علیه امپریالیسم می شناخت. اما حوادث بعدی نشان داد که آن صرفاً نقطه پرشی بود، قبل از آنکه بر علیه طبقه کارگر دست بکار شود.

تصادفی نیست که قصاب اصلی پرولتاریای چین، «چیانگ کای چک»، در اصل خود را به عنوان نماینده جناح چپ، شناسایی می کرد. این که «کومین تانگ» مجبور شده بود با حزب کمونیست چین همراهی کند بیانگر ضعف بورژوازی چینی بود. از سوی دیگر سیاست استالین مبنی بر حمایت از «کومین تانگ» به رهبران «کومین تانگ» این اجازه را داد تا در مقابل توده ها عوامفریبی کرده و خود را انقلابی و سوسیالیست جا بزنند. در حقیقت «چیانگ کای چک»، همیشه بعنوان شخص جاه طلبی که اشتباهات سیری ناپذیری دارد، نقش بازی می کرد، نماد پرداز بورژوازی چین در آن دوره بود. از یک طرف با تملق به رژیم شوروی، سخنرانی های مهیج در مورد انقلاب سر می داد و از طرف دیگر مخفیانه در زد و بند های امپریالیستی و نظم جهانی شرکت می جست. مانند حاکمان جدید روسیه، آماده بود تا با استفاده از پرولتاریای چینی به عنوان

یک چماق در برابر دشمنان بلاوسطه عمل کند، در حالی که به طور سیستماتیک برای سرکوب هرگونه مبارزه مستقل کارگری آماده بود.

کودتای ژنرال چیانگ کای چک و لشکر کشی به سوی شمال

با کشته شدن رهبر جناح چپ کومین تانگ «لیو چان کای» در اواخر سال ۱۹۲۵ زمینه برای آزار و اذیت کمونیست ها فراهم گردید. این پیش درآمد کودتای ژنرال «چیانگ کای چک» بعنوان قدرتمندترین فرد کومین تانگ بود. مردی که ابتکار لازم در بکار گیری واکنش بورژوازی علیه طبقه کارگر را به عهده گرفت. در ماه مارس ۱۹۲۶ مقررات حکومت نظامی در کانتون برقرار شد، تشکلات کارگری ممنوع شد و تنی چند از مبارزین کمونیست دستگیر شدند و کمونیست ها از پست های کلیدی کومین تانگ برکنار شدند.



بر خلاف عوامفریبی های
استالین و مریدانش در حزب
کمونیست چین «چیانگ کای چک»
موضع و اهداف خود را روشنی بیان

داشته بود. «چیانگ کای چک» این چنین اظهار داشته بود:

"من هرگز نگفته ام که با کمونیست ها نمی توانم همکاری داشته باشم... من در عین حال، این را روشن نموده ام که از آن جایی که مخالف ستم کمونیستی هستم، هر گاه که آن ها بیش از اندازه رشد کرده و قدرت بگیرند، دست آنها را کوتاه خواهم کرد."

کمونیستهای چینی به علت پیروی از رهنمودهای کمیترون استالینی، مبنی بر حفظ «جبهه متحد» نتوانستند رهبری اعتراضات سرکوب گرایانه را بدست گیرند. علیرغم اعتراضاتی در صفوف کمونیست ها به سرکوب «چیانگ کای چک»، حزب کمونیست چین از هر گونه مخالفتی با طرحهای «چیانگ کای چک» پرهیز کرد. کمیته اجرایی کمیترون که عملاً در تحت کنترل استالین و بوخارین قرار گرفته بود به این حوادث چشم فرو بستند و علیرغم مقاومت هایی در درون حزب کمونیست چین، دستور دادند که اتحاد می بایست حفظ شود و وقوع این حوادث را از اعضای کمیترون پنهان نمودند.^۹ در روند آن

^۹ چند هفته قبل از اینکه ژنرال «چیانگ کای چک» نشان افتخار کسب کند و کومین تانگ بعنوان طرفدار بین الملل نائل گردد. حتی قبل از کودتا، مشاوران روسی از تدارک ۵۰۰۰ قبضه تفنگ برای کارگران و دهقانان جنوب به منظور رزرو شده برای ارتش «چیانگ کای چک»، امتناع کرده بودند.

«چیانگ کای چک» از شوروی تقاضای حمایت نظامی به منظور لشکر کشی به شمال را کرد. این لشکر کشی با کمک تسلیحات و مستشاران روسی انجام گرفت.

کومین تانگ تلاش کرد خود را بعنوان یک سازمان هوادار به بین الملل کمونیست بشناساند و این امر در سال ۱۹۲۶ تحقق پیدا کرد. عضویت کومین تانگ توسط دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی تنها با یک رای مخالف به تصویب رسید، رای مخالف از آن تروتسکی بود. اکنون «چیانگ کای چک» در بهترین موقعیت بود تا با استفاده از جنبش توده ای و خشی شدن نفوذ حزب کمونیست، پروژه حکومت کومین تانگ را تحت لفافه "انقلاب ملی ضد امپریالیستی" در سراسر چین بسط دهد.

بورژوازی همچون تبلیغاتی که در گذشته انجام داده بود، لشکر کشی به شمال را به دروغ یک رویداد "انقلابی"، پاکسازی مناطق شمالی چین از جنگ سالاران و گسترش نظام "انقلابی" و وحدت یکپارچه چین اعلام داشت. در طول کارزار لشکر کشی به شمال حزب کمونیست چین در اتحاد با ژنرال

«چیانگ کی چک» بود و نیروهای حزب تحت فرمان او می جنگیدند. اما لشکر
کشی به شمال، پیش زمینه شوم حوادث خونین شانگهای در سال ۱۹۲۷ بود.
وقتی که لشکر کشی کومین تانگ به شمال شروع شد، ژنرال «چیانگ
کای چک»، در منطقه‌ای که تحت کنترل او بود، حکومت نظامی اعلام کرد. در
همان زمان که کارگران فریب خورده در شمال، خود را برای حمایت از حمله
«کومین تانگ» به شمال آماده می کردند، حزب کمونیست چین به همراه
بین‌الملل کمونیست از شدت یابی مبارزات کارگران در جهت شکل گیری
انقلاب اجتماعی در شمال جلوگیری بعمل آورد، و به یمن این عمل، پیشروی
کومین تانگ به شمال تسهیل گردید. کومین تانگ در جنوب کارگران را از
اقدام به اعتصاب منع کرده و نیروهای کارگران و دهقانان را که در پیروزی ها،
همراه او بودند، خرد و داغان کرد. به اسم همیاری با تلاش های جنگی کومین
تانگ اعتصاب ۱۶ ماهه کانتون-هنگ کنگ که امپریالیسم بریتانیا را به لرزه در
آورده بود، خاموش شد و هرگونه مبارزه مستقل کارگران و دهقانان ممنوع
گردید. شورش های بعدی که در شانگهای شکل گرفت باید در این پیش زمینه
بررسی کرد.

قیام پروتاریای شانگهای



جنبش شورشی شانگهای

نقطه اوج یک دهه مبارزه مداوم

کارگران و ظهور طبقه کارگر بود.

بالاترین نقطه اوج جنبشی که طبقه

کارگر در چین به آن دست یافت. اما این شرایط برای کارگران مطلوب نبود،

زیرا حزب کمونیست چین ارتباط خود را با این جنبش از دست داده بود. حزب

کمونیست چین در دام کومین تانگ گیر افتاده بود و نمی توانست دست و پا

بزند. از طرف دیگر طبقه کارگر با ائتلاف حزب کمونیست با کومین تانگ و

تبلیغ اینکه کومین تانگ یک جبهه متشکل از چهار طبقه می باشد، فریب

خورده بود. بر بستر این زمینه بود که جنبش کارگری نمی توانست شوراهای

مستقل خود را جهت یک تشکیلات متمرکز یکپارچه برای مبارزه ایجاد کند.^{۱۰}

^{۱۰} در مورد نقشی که اتحادیه های کارگری در جنبش انقلابی چین بازی کردند، زیاد گفته شده

است. مسلم است که در آن شرایط، اتحادیه ها با تناسب رشد جنبش اعتصابی بزرگ شدند. با این

حال، اتحادیه ها تلاش نکردند این جنبش را در چارچوب خواسته های جنبشی اقتصادی نگه دارند. با

با نزدیک شدن لشکریان «چیانگ کای چک» به شانگهای اعتراضات و اعتصابات بر علیه جنگاوران محلی و قدرتهای امپریالیستی فزونی گرفت. پس از چندی شهر به کنترل کارگران درآمد، اما از آنجا که کارگران فاقد تشکیلات مستقل خود بودند و حزب کمونیست مردد بود و نمی توانست تصمیم بگیرد، لذا کومین تانگ توانست رهبری اعتراضات را بدست بگیرد. در اینجا بود که پرچم "انقلاب ضد امپریالیستی" کومین تانگ به اهتزاز درآمد تا مبارزه مستقل کارگران را تحت الشعاع خود قرار دهد و اعتصابات خاموش شوند. هدف واقعی در هم شکستن مقاومت کارگران بود. در این اثنی ژنرال «چیانگ کای چک» توقف حمله به شهر را صادر کرد. این علامت و فرصتی بود برای ژنرال «سون چان فانگ» رقیب ژنرال «چیانگ کای چک» در شهر محاصره شده، تا کارگران را قتل عام کند.

این وجود هنوز سیاست آنها تحت نفوذ کومین تانگ قرار داشت (همچنین، آنها آشکارا تحت تاثیر حزب کمونیست چین قرار داشتند، چنانچه اعلام اهداف این جنبش در شانگهای باز کردن دروازه‌ها برای ارتش ملی بود). در دسامبر سال ۱۹۲۷ میلادی، اتحادیه های کومین تانگ در سرکوب کارگران مشارکت نمودند. بخاطر اینکه کارگران تنها یک وسیله داشتند و آنهم یک سازمان عظیم بود، اتحادیه‌ها، جز این ضعف مزیتی را نشان ندادند.

در فوریه ۱۹۲۷ سربازان چیانگ کای چک در نزدیکی شانگهای بودند در ۱۸ فوریه کارگران شانگهای که در انتظار ورود ملی گرایان بودند، دست به اعتصاب عمومی و قیام زدند. اما چیانگ کای چک به لشکر خود دستور توقف داد، تا لی پائو چانگ حکمران نظامی شانگهای فرصت لازم را داشته باشد تا به قتل عام به پردازد و بعدها در ارتش چیانگ کای چک به پاس قصابی هایش پاداش گرفت و درجه گرفت.

سرانجام در ۲۱ ماه مارس شورش نهایی شروع گردید. در این روز اعتصاب عمومی اعلام شد که در آن ۸۰۰۰۰۰ هزار نفر از کارگران شانگهای شرکت جستند. تمام کارگران بعلاوه بخشی از خرده بورژوازی در اعتصاب بودند. چند ساعت بعد تمام پلیس شهر خلع سلاح شدند و بیش از ۱۵۰۰ اسلحه توسط شورشی ها مصادره گردید. شورشی ها سپس مقرر حکومتی را تسخیر کردند و سربازان را خلع سلاح نمودند. در دومین روز شورش، دشمنان تقریباً با ۳۰۰۰ سرباز کاملاً شکست خوردند. این اقدام پس از انقلاب پرولتری اکتبر در روسیه و کوشش برای قیام در آلمان و دیگر کشورهای اروپایی، ضربه ای دیگر به نظم جهانی سرمایه داری بود. این نشان

داد که طبقه کارگر با وجود دستگاه سرکوب بورژوازی از چنان قدرتی برخوردار است که می تواند در برابر آن قد علم نماید.

بورژوازی انقلابی طبقه کارگر را قتل و عام نمود

زمانی که «چیانگ کای چک» به دروازه ی شهر شانگهای رسید، با قیام کارگران مسلح روبرو شد. «چیانگ کای چک» بزودی با سران بورژوازی



محلی و امپریالیست‌ها و دسته های جنایتکار برای سرکوب کارگران تماس برقرار کرد. قبلاً چنین رفتاری را با دیگر شهرهای آزاد

شده انجام داده بود. با وجودی که تمایلات جنایتکارانه «چیانگ کای چک» در خلال این زمان بیشتر روشن می شد، اما همچنان کمینترن استالینی و حزب کمونیست چین مدام کارگران را نصیحت می کردند که به ارتش ملی اعتماد داشته باشند و از آزاد کننده آنها ژنرال «چیانگ کای چک» استقبال کنند. برای اقلیتی از کارگران که به سوابق سرکوب ژنرال «چیانگ کای چک» واقف شده بودند، لزوم آمادگی و برخورد با ژنرال «چیانگ کای چک»، آنطور که در مبارزه با مالکین در شمال انجام داده بودند، زنگ خطر را برای آنها به صدا

در آورده بود. در روسیه تروتسکی خواستار شکل گیری شورای کارگران، دهقانان و سربازان شد تا اینکه ظرفی برای مبارزه بر علیه «چیانگ کای چک» و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا باشد. در خود چین جریان مخالف سیاست کمینترن استالینی به نمایندگی آلبرشت، ناسانف و فوکین مواضع مشابهی را اتخاذ کرد و بی تصمیمی رهبری حزب را به باد انتقاد گرفتند. این مسئله موجب آن شد تا در درون خود حزب کمونیست چین فشار برای گسست از کومین تانگ شدت بگیرد. اما رهبری حزب به مواضع کمینترن وفادار ماند، با این استدلال که، چرخش بر علیه ژنرال «چیانگ کای چک» به نفع ضد انقلاب می باشد. بجای تشویق به شکل گیری شوراهای، حزب کمونیست انجمن موقت شهری را تشکیل داد که منتخب اقلیتی در کنار بورژوازی محلی بود. بجای اطلاع و آگاهی دادن به کارگران از تمایلات خصمانه ژنرال «چیانگ کای چک»، حزب کمونیست چین ورود نیروهای کومین تانگ را به شهر خوش آمد گفت.

روز پنجم آوریل، استالین طی سخنرانی به کادرهای حزبی بر ضرورت جبهه متحد و بر ضرورت اتحاد جبهه ای حزب کمونیست چین با «چیانگ کای

چک» تاکید مجدد کرد و اصرار کرد این بلوک انقلابی باید حفظ شود. استالین این چنین عوامفریبی کرد:

"چیانگ کای چک دارد از انضباط اطاعت می کند. کومین تانگ یک بلوک است، نوعی پارلمان انقلابی، با جناح راست، چپ، و کمونیست ها. چرا کودتا کنیم؟ چرا جناح راست را بیرون بیاندازیم، در حالی که اکثریت را داریم و جناح راست به ما گوش می دهد؟ ... در حال حاضر ما به جناح راست نیاز داریم. افراد قابلی دارد که هنوز ارتش را هدایت و آن را علیه امپریالیست ها رهبری می کنند. چیانگ کای چک شاید با انقلاب همدلی نداشته باشد، اما او در حال هدایت ارتش است و نمی تواند کاری جز هدایت آن علیه امپریالیست ها انجام دهد. مضاف بر این، افراد جناح راست، روابطی با ژنرال چانگ تسولین دارند و به خوبی می فهمند که چگونه روحیه آن ها را تضعیف کنند، و بدون این که حمایتی کرده باشند، آنها را با تمام دار و ندار شان به جهش به جانب انقلاب تهییج کنند. آن ها روابطی با تجار ثروتمند هم دارند و می توانند از آن ها پول

جمع کنند. بنابراین از آن‌ها باید تا به آخر استفاده شود، مانند لیمو چلانده شوند و بعد دور انداخته شوند.^{۱۱}

رهبر حزب کمونیست چین «چن تو سیو» که مخالف جبهه متحد با کومین تانگ بود مجدداً خواستار خروج حزب کمونیست چین از کومین تانگ شد. کمینترن استالینی نه تنها درخواست او را رد کرد بلکه تمام تقصیرها را به گردن او انداخت و او را از حزب کمونیست چین اخراج کرد. حزبی که او خودش آن را درست کرده بود. سپس یکی از مریدان استالین در حزب کمونیست چین به نام «چو چیو بی» به عنوان دبیر کل حزب کمونیست چین انتخاب و گمارده شد. در طول این مدت منتقدین جبهه متحد بدستور کمینترن استالینی همواره از صفوف حزب تصفیه می شدند.

در ششم آوریل «چانگ تسو لین» با توافق «چیانگ کای چک» به سفارت خانه روسیه در پکن حمله نمود و در پی آن ۱۲ نفر از کمونیست‌ها را در پکن اعدام نمود. از طرف دیگر «چیانگ کای چک» در پاسخ به استقبال کارگران شانگهای، در روز ۱۲ آوریل کشتار فجیعی را آغاز کرد. روز ۱۲

^{۱۱} انقلاب چین، هارولد. ر. آیزاکز، انتشارات دانشگاه استنفورد، ۱۹۶۱، ص. ۱۲.

آوریل، یک هفته پس از سخنرانی استالین به کادر های حزبی «چیانگ کی چک» ضربه را وارد کرد. اراذل و اوباش را برای سرکوبی جنبش کارگری به شهر اعزام کرد. روز بعد فراخوان ۱۰۰ هزار نفری کارگران به اعتصاب با واکنش ارتش و تیربار «چیانگ کی چک» مواجه شد و صدها نفر را قتل عام کرد. در پروسه ترور «چیانگ کی چک» و ماه های بعد از آن، هزاران کارگر کمونیست نه فقط در شانگهای بلکه در دیگر شهرهای تحت کنترل «چیانگ کی چک» به خون پییده شدند.



لازم به ذکر است که «اپوزیسیون چپ» در چین نه فقط از سوی پلیس کومین تانگ تعقیب و شکار گردید، بلکه همچنین از

سوی رهبری استالینیست حزب کمونیست چین به مقامات لو داده شد.

در پاسخ به این کشتار، طبقه کارگر کوشش کرد که اعتصاب راه بی اندازد اما با حائلی که نظامیان بین محل تظاهرات و کارگران بوجود آوردند، همپوشی و پیوند آنها گسست و تعداد زیادی از کارگران قربانی شدند. حزب

کمونیست و اتحادیه های کارگری در یک حرکت در هم کوبیده شدند و تشکلات کارگری غیر قانونی اعلام شد. خیلی از رهبران کمونیست مجبور شدند به شهرهای دیگر فرار کنند و پنهان شوند. در ظرف چند روز هزاران نفر کشته یا دستگیر شدند، حمام خون براه افتاد و جنبش کارگری به شکل بسیار وحشیانه ای متلاشی شد. همزمان و هماهنگ با این رویداد، آن نیروهای کومین تانگ که در کانتون باقی مانده بودند، قتل و عام دیگری براه انداختند و هزاران نفر را نیست و نابود کردند. **انقلاب کارگری چین در خون کارگران شانگهای و کانتون غرق شد.** با این وجود مقاومت هایی در «ووهان» وجود داشت. اما جناح چپ کومین تانگ ماسک انقلابی را از چهره خود زدود و به سمت و سوی ژنرال «چیانگ کای چک» شتافت و سرکوب را در این نقطه شروع کرد. دسته های نظامی را آزاد گذاشتند تا در روستاها و ایالات قتل و عام و کشتار راه بی اندازند و هزاران نفر را نابود کردند.

در این میان کمیته اجرایی کمیتن کوشید این سیاست جنایتکارانه و شنیع از ائتلاف طبقاتی را سرپوش بگذارد. از این رو تمام مسئولیت ها را به گردن کمیته مرکزی حزب کمونیست چین انداخت و اتهام ها را به گردن

جناحی انداخت (چن تو هیسو) که پیشاپیش با این سیاست مخالف بود. قبلاً توضیح دادیم از کنگره دوم همیشه جناح‌هایی در مخالفت با این ترها بوده‌اند که توسط نمایندگان از کمیترین چون بوردین (سولون) جانبداری می‌شد. در سراسر دورانی که با کومین تانگ اتحادی برقرار بود، صداهاهی از درون حزب کمونیست شنیده می‌شد که اعلام می‌کردند ژنرال «چیانگ کای چک» بر علیه طبقه کارگر تدارک می‌بیند و سرانجام خواستار لزوم ترک کومین تانگ شدند که برای طبقه کارگر دام گسترده بود.



«ترور سفید» کومین تانگ
سال‌ها ادامه داشت. از آوریل تا
دسامبر ۱۹۲۷، تقریباً ۳۸ هزار نفر
اعدام و بیش از ۳۲ هزار تن به
عنوان زندانی سیاسی به بند کشیده

شدند. از ژانویه تا اوت ۱۹۲۸، بیش از ۲۷ هزار نفر به مرگ محکوم شدند. بر
طبق بررسی‌ها تخمین زده شد تا سال ۱۹۳۰، نزدیک به ۱۴۰ هزار نفر از مردم به

قتل رسیده یا در زندان ها جان خود را از دست داده بود. در سال ۱۹۳۱، بالغ بر ۳۸ هزار نفر به عنوان دشمنان سیاسی اعدام شدند.

پس از قتل و عام کارگران و سرپوش گذاشتن بر این موضوع و اشتباهات گذشته، به حزب کمونیست ضعیف شده و ناتوان دستور داده شد تا سیاست ماجراجویانه "شورش کانتون" را به پیش ببرد. این تقلای پوچ یعنی "طرح کودتایی" به وسیله کارگران در کانتون مورد استقبال واقع نشد و پیشروی آن منجر به سرکوب بیشتری گردید. این نوع قیام های ماجراجویانه تمام توانایی های حزب کمونیست را برای بازسازی خود از بین برد، بویژه اینکه جنبش کارگری در چین برای چندین دهه نتوانست سر بلند کند.

نابودی حزب طبقه کارگر

از سال ۱۹۲۸ میلادی به بعد، موجودیت حزب کمونیست بعنوان ابزار طبقه کارگر، دیگر نیست و نابود گردیده بود. با توافق بر سر این موضوع، می توانیم حوادثی که منبعا در چین اتفاق افتاد را بفهمیم. از یکطرف با شکست



جنبش کارگری، حزب طبقاتی با تلفات زیاد از هم گسست. همینطور که در بالا نشان دادیم تعداد زیادی از کارگران قتل و عام شدند و یا توسط کومین

تانگ دستگیر شدند. مبارزین زنده کارگری و انقلابی سالهای گذشته در شهرهای بزرگ در غیاب تشکلات شورایی کارگران، بصورت گروه‌های کارگری در حزب کمونیست سازمان یافتند. با شکل‌گیری این نوع از تشکیلات نه تنها هیچگونه نسل‌جدیدی در ترکیبات حزب اضافه نشد، بلکه شکل اجتماعی این نوع تشکیلات اساساً بصورت پایه‌ای تغییر کرد. نابودی

حزب نه تنها از جنبه فیزیکی بلکه از لحاظ سیاسی هم صورت گرفت. دورهٔ سبعیت و آزار و اذیت فعالین حزب کمونیست با افزایش نفوذ استالنیسم در اتحاد شوروی و کمینترن همزمان بود. این وقایع به طور همزمان به طور چشمگیری رشد اپورتونیسم در حزب کمونیست چین را، که برای سال های متمادی توسط کمینترن القاء شده بود، شتاب بخشید. تا اینکه سرانجام به یک فرایند انحطاط سریع تبدیل گردید.

حزب بین آگوست و دسامبر یک سری شورش های بی پروا، از جان گذشته و پر هرج و مرج، را هدایت کرد. این "شورش پاییزی" که شامل قیام هزاران نفر از دهقانان در مناطقی که تحت کنترل حزب بود و همچنین شورش ناسیونالیستی نیروهای نظامی در نانچانگ بود (که در آن برخی کمونیست فعال بودند). در نهایت، چیزی که به اصطلاح در ۱۱ تا ۱۴ دسامبر "قیام کانتون" بود، در واقع یک حمله "برنامه ریزی شده" بود که توسط پرولتاریای شهرستان ها پشتیبانی نمی شد و در عین حال به حمام خونی منتهی شد. تمام این اقدامات در یک شکست فاجعه آمیز در دستان نیروهای کومین تانگ به نمایش درآمد.

این قیام ماجراجویانه توسط عناصری که استالین در راس حزب کمونیست چین جای داده بود، برانگیخته شده بود، که هدف آن برای توجیه درست بودن تزه‌های استالین در مورد "ترویج انقلاب در چین" قرار داشت. سپس با شکست، این تزه، اخراج مخالفان استالین شروع گردید.

سال ۱۹۲۸ میلادی، سال پیروزی ضد انقلاب استالینی است. در نهمین پلنوم کمیترن "رد تروتسکیسم" بعنوان یک پیش شرط برای یکپارچگی حزب پذیرفته شد. در نهایت در کنگره ششم کمیترن نظریه رسوای و ضد مارکسیستی "سوسیالیسم در یک کشور" که دست کشیدن قطعی از انترناسیونالیسم کارگری بود به تصویب رسید. از این رو مرگ کمیترن بعنوان تشکیلات انترناسیونالیستی مشخص شد. در این فضا بود که کنگره ششم حزب کمونیست چین هم در شوروی برگزار شد. در کنگره تصمیماتی اتخاذ شد تا تیمی از رهبران جوان را آماده کند که بدون قید و شرط از استالین حمایت کند. این سرآغاز رسمی حزب استالینیسم یا به سخن دیگر تحول آن به حزبی که ابزار صعود امپریالیسم روسیه شد. این تیم از رهبران جوان که اصطلاحاً "دانشجویان

بازگشته "نامیده می‌شد. رهبری حزب را دو سال بعد در سال ۱۹۳۰ میلادی
کسب نمود.

ارتش سرخ و رهبران قیام

انحطاط حزب کمونیست چین تنها منوط به انتخاب راه استالینیسم نبود



بلکه شامل یک سری شکست ها نیز

می شد که محصول ماجراجویی

هایی بود که در نیمه دوم سال ۱۹۲۷

اتفاق افتاد. در مناطقی که نیروهای

دولتی نمی توانستند قدرت خود را اعمال کنند، گروه های مبارز اعمال قدرت

می کردند. این گروه ها در دسته های بزرگتر نظامی متشکل شده و گرد هم

درمی آمدند. سردسته یکی از این گروه ها مائو تسونگ بود. از سوابق سالهای

پشت سر گذاشته مائو بعنوان یک مبارز سرسخت پرولتاریایی، که با آن

پیوستگی داشته باشد، هیچ دلیل و مدرکی در دست نیست. اما او بعنوان نماینده

جناح فرصت طلب در دوران اتحاد با کومین تانگ مقام اداری جزئی داشته

است. در پیروی از اوامر استالین او بعنوان رهبری "قیام پاییزی دهقانان" حضور

داشت. در پایان مصیبت بار این ماجراجویی، مجبور شد به همراه صدها نفر از

دهقانان تا آنجا که می تواند عقب نشینی کنند تا آنکه به سلسله کوههای بزرگ کیانچانگ رسیدند. در آنجا برای آنکه مکانی را به خود اختصاص دهد با راهزنهای منطقه که آنجا را تحت کنترل داشتند، پیمانی منعقد نمود. در آنجا او توانست از تاکتیک دفاع و حمله آنها بیاموزد. سرانجام گروه او با دسته های جدا شده از کومین تانگ تحت رهبری افسری بنام «چا اوت» که بعد از شکست قیام ناچانگ به دامنه این کوهها فرار کرده بود، متحد شد.^{۱۲}

در حقیقت امر، مائو رهبری یکی از دسته های جدا شده در میان خیل گروه هایی که در مناطق مختلف گرد آمده بودند، را بعهده داشت. این گروه ها شیوه ای را برگزیده بودند که از جذب دهقانان به دسته ی خود، سوده برده و به مناطق خاصی حمله می کردند. تقریباً نوعی جنگ چریکی در مناطق روستائی، این شیوه عملیات منجر گردید تا این گروهها برای سالها در برابر کومین تانگ مقاومت کنند. چیزی که مهم است، یادآوری این موضوع است که تا سال ۱۹۳۴ میلادی، ائتلاف ایدئولوژیکی و سیاسی جناح فرصت طلب حزب کمونیست چین با بخشی از کومین تانگ (حزب بورژوائی) که شامل سربازان مزدور متشکل از لایه های پایینی دهقانان بود، را شامل می شد. **در حقیقت**

China 1927: last gasp of the world revolution (ICC) ^{۱۲}

جایابی جغرافیایی که در این برهه از تاریخ بوجود آمد، یعنی مهاجرت اعضای حزب کمونیست از شهر به روستا، تنها تغییرات در تاکتیک نبود بلکه نشان تغییر در خصلت طبقاتی بود که حزب کمونیست چین در حال دگرذیسی آن بود.

تاریخ نگاران مائوئسم بما می گویند "ارتش سرخ" ارتش مسلح دهقانی بود که توسط پرولتاریا هدایت می شد. در حقیقت این پرولتاریا نبود که در راس حزب قرار داشت، بلکه مبارزان حزب کمونیست چین بودند که تقریباً همه آنها پیشنه خرده بورژوائی داشتند. این عناصر هیچوقت چشم انداز تاریخی مبارزه طبقاتی را کاملاً از آن خود نکردند (چشم اندازی که قطعاً بعد از شکست موج انقلابی به کنار نهاده شده بود). اما مسئله تلخ ماجرا، امتزاج افراد صاحب منصب کومین تانگ با این عناصر بود. سالهای بعد با ورود اساتید دانشگاهی، دانشجویان، ملی گرایان و لیبرالها به روستاها ترکیب این ادغام تحکیم بیشتری یافت و به شکل گیری کادرهای "آموزگاران دهقانان" در خلال جنگ با ژاپن منجر گردید.

در روند خود، حزب کمونیست چین از لحاظ اجتماعی، به نماینده‌هایی از لایه‌های بورژوازی و خرده بورژوازی بدل شد، و با شرایط غالب آن روز چین تطابق پیدا کرد: روشنفکران، متخصصان، سربازان حرفه‌ای و مزدور، کسانی‌اند که نه جایی در دولت‌های محلی که سر سپرده اشراف بودند، داشته و نه با دولت متمرکز و انحصاری «چیانگ کای چک» همراه بودند. در نتیجه ایدئولوژی رهبران ارتش سرخ آمیزه‌ای از "استالینسم" با "سون یان سنیست" ترکیب یافته بود. این مدل ساختگی، زبانی پر از عبارات پردازی شبه مارکسیستی در مورد "پرولتاریا" ارائه می‌داد که هم‌تراز با یک بورژوازی بود و به سختی می‌توانست، هدف آشکارا اعلام شده آنرا بطور فزاینده‌ای پوشش دهد. اگرچه آن دولت "دموکراتیک" مخالف با دیکتاتوری «چیانگ کای چک» (با حمایت یک دولت دوست) باشد. معنای واقعی و زمینی آن این است که در دنیای واقعی و دوران انحطاط سرمایه داری، حزب کمونیست چین و ارتش سرخ در تخصصات امپریالیستی غوطه‌ور شده بودند.

تروتسکی و درس آموزی از تجربیات سال ۱۹۲۷

اپوزیسیون چپ به خرابکاری های استالین در انقلاب چین حمله کرد. تروتسکی خواستار مبارزه فوری برای قدرت شوراها در مقابل کل بورژوازی چین از جمله کومین تانگ شد. این یکی از مواردی است که تروتسکی و پیروانش از موضع انقلابی دفاع نمودند. اما همچون بسیاری از مواضع اپوزیسیون چپ این اعلام مواضع خیلی دیر هنگام بود و تجربیات واقعی قیام ۱۹۲۷ توسط آنها دریافت نشد. تروتسکی تنها در سال ۱۹۲۶ میلادی قطع رابطه با کمومین تانگ را خواستار شد. او مخالف سیاست فاجعه بار جبهه ضد امپریالیستی در سال ۱۹۲۲ میلادی نبود. همچنانکه او مخالف جبهه متحد کارگران در غرب نبود. او هرگز حتی پس از سال های ۱۹۲۷ میلادی از اینکه انعقاد یک بلوک نظامی با کومین تانگ امکان ناپذیر خواهد بود را، انکار نکرد. این ابهامات منجر شد تا تروتسکی و پیروانش مواضع آشکارا ضد انقلابی را در طول جنگ چین و ژاپن اتخاذ کنند. در آن هنگام آنها بصورت انتقادی توصیه میکردند در برابر مهاجمان ژاپن باید از ژنرال «چیانگ کای چک» جلاد حمایت

کرد. بنابراین تروتسکیست ها در عمل و در تخصصات بین امپریالیست ها همیشه از یکطرف امپریالیستی دفاع کرده اند تا بلکه بتوانند به این نوع جنگ ها لباس "آزادی ملی" بپوشانند.

مضافا اینکه، اپوزیسیون چپ، هرگز مواضع حمایت از مبارزات آزادی بخش ملی مندرج در ترزهای ارائه شده در کنگره دوم کمیترن، که توسط لنین ارائه گردیده بود و حالت تقدس پیدا کرده بود، را هیچوقت به چالش نکشید. با وجود این واقعیت که، لنین تاکید کرده بود که، کمونیست ها نیاز دارند در چنین مبارزاتی استقلال سیاسی خود را حفظ کنند. موضعی که بین الملل کمونیست آشکارا در اتحاد خود با کومین تانگ، آنرا وارونه کرد. ابهامات موجود در ترزهای مسئله ملی و مستعمراتی، همواره راه را برای همه نوع جعلیات در مورد "انقلاب ملی" و "دوران" که کمیترن پس از مدت کوتاهی اتخاذ کرد، باز گذاشت. همانطور که در سالهای ۱۹۲۱-۱۹۲۳، با اتخاذ سیاست حمایت از به اصطلاح "انقلاب در مستعمرات" منتج به کشتار کارگران کمونیست توسط نیروهای ملی در سرمایه داری پیرامونی شد. ضد انقلاب

بورژوازی در واقع فرآیندی است جهانی که طبیعت ارتجاعی و برگشت ناپذیر
خود را به همهٔ جناحهای بورژوازی در مستعمرات تسری می دهد.

چپ کمونیست و درس آموزی از تحولات چین

در عصر انحطاط سرمایه داری، منافع پرولتاریا و بورژوازی حتی برای یک لحظه نمی تواند در یک راستا قرار گیرد، چه در سرمایه داری متروپل و چه در سرمایه داری پیرامونی. بورژوازی هیچ چیزی جز بردگی مزدی، محرومیت، سرکوب و جنگ برای ارائه دادن به طبقه کارگر ندارد. هر کسی که پرولتاریا را به شکل "جبهه متحد ضد امپریالیستی"، "بلوک های نظامی" و یا "جبهه ضد فاشیستی" در پیوند با جناح هائی از بورژوازی به اصطلاح مترقی فرا بخواند، تنها به خلع سلاح طبقه کارگر کمک کرده است تا در آینده مورد قتل عام امپریالیستی قرار گیرد.

بعد از قتل عام سال ۱۹۲۷ در چین، هیچ جایی برای شک نمی تواند وجود داشته باشد که دفاع طبقه کارگر از خود، تنها از طریق مبارزه مستقل طبقاتی و تشکیلات رزمی خود، می تواند عملی گردد. در دورانی که همه دولت های ملی و بورژوازی ملی همچون حلقه ای از یک زنجیره در نظام جهانی

سرمایه داری تنیده شده اند، طبقه کارگر هیچ وظیفه ملی بر دوش ندارد، تنها آینده‌ی او در راه مبارزه برای کمونیسم در مقیاس جهانی است.

تنها کمونیست چپ توانست از مفهوم واقعی فاجعه آمیز چین درس آموزی نماید. در فوریه و مارس سال ۱۹۳۵ میلادی در دوره سیاه ضد انقلاب، در اوج سردرگمی فضای سیاسی، نشریه بیان در شماره ۱۶، متعلق به فراکسیون کمونیست چپ ایتالیا، نوشت:

"حوادث چین بصورت قطعی ثابت کرد: مندرجات تزه‌های کنگره دوم بین‌الملل باید بصورت ریشه‌ای تغییر کند. این تزه‌ها مطرح میکرد که دفاع پرولتاریا از جنبش‌های ضد امپریالیستی مشروط به آن است که چنین جنبشی‌هایی شرایط را به شکلگیری مبارزات مستقل پرولتاریایی فراهم کند. از هم اکنون باید این تجربیات به رسمیت شناخته شود که بعد از این همه تجربه، پرولتاریای بومی نباید از چنین جنبش‌هایی حمایت کند. می‌تواند به پشتاز مبارزه ضد امپریالیستی بدل شود اگر خود را به پرولتاریای بین‌الملل پیوند زند، در مستعمرات، مشابه پرشی که بلشویکها کردند،

توانستند پرولتاریا را از نظام فئودالی به دیکتاتوری پرولتاریا هدایت کنند."

گرایش‌های متفاوت درون کمونیست چپ در اوج تسلط ضد انقلاب در مقابل گورکن انقلاب پرولتری چین تحت عنوان «انقلاب توده ای چین» به دفاع از مواضع انترناسیونالیستی پرداختند. برای کمونیست چپ واضح بود که به لحاظ مادی، سرکوب و نابودی فیزیکی طبقه کارگر در سطح جهانی منجمد در چین و شکست مبارزه طبقاتی در سطح جهانی و باز هم منجمد در چین که مائوئیسم بیانگر آن بود، زمینه های مادی، نظری و سازمانی برای شکلگیری انقلاب پرولتری را از بین برده بود. کمونیست چپ به درس گیری از این تجربیات پرداخت. یکی از آموزنده ترین نوشته ها «مسئله چین ۱۹۴۰-۱۹۲۰ کمونیست چپ در مقابل خیانت انترناسیونال کمونیستی انحطاط یافته» است.

صحنه مناقشات امپریالیستی

با شکست طبقه کارگر، کمین تانگ، بعنوان یک موسسه قدرتمند چینی برای مدتی باقی ماند. پیروزی کومین تانگ تمامی دستاورد جنبش کارگری را که در سالهای اخیر بدست آورده بود، از بین برد. کاهش دستمزدها، بیکاری لجام گسیخته، تورم و غیره از عواقب شکست جنبش کارگری بودند. این مسئله از عواقب سیاست های ضد کمونیستی کمینترن استالینی بود.



کومین تانگ تنها جریانی بود که می توانست یکپارچگی کشور، مبارزه و شکل گیری ائتلاف با سرکردگان مناطق، را تضمین

نماید. بنابراین به کانون ستیزه بین قدرتهای امپریالیستی بدل شد. از یکطرف ضد انقلاب استالینی بعنوان مبتکر روش جدید امپریالیستی در روسیه شد. دفاع از "سرزمین سوسیالیستی" شوروی قلمروی که نمی توان به درون آن نفوذ کرد، و هم زمان نیروئی که بتواند بصورت یک سپر محافظ برای روسیه عمل کند. این

تاکتیک در چین، به حمایت از گارد سرخ که از سال ۱۹۲۸ به بعد شکل گرفته بود، انجامید. زیرا که استالین چشم انداز طولانی مدت برای آینده نمی دید و اضافه بر آن، به جستجوی ائتلاف با دولت کومین تانگ بود. از طرف دیگر، ایالات متحده، که بطور روزافزونی آرزومند سلطه انحصاری بر تمام مرزهای منطقه اقیانوس آرام بود، سلطه قدیمی استعماری را که توسط قدرتهای قدیمی چون بریتانیا و فرانسه، ایجاد شده بود را با رشد سلطه مالی خود تغیر داد. علاوه بر این ایالات متحده برای پیشبرد مقصود خود، در مرحله اول باید با رویای توسعه طلبی ژاپن برخورد میکرد. در حقیقت در آغاز قرن روشن بود که اقیانوس آرام آنقدرها هم برای ایالات متحده و ژاپن بزرگ نیستند. بین ژاپن و ایالات متحده، یک مقابله رو در رو (۱۰ سال قبل از بندر پرهاربر) و جنگ برای کنترل بر چین و دولت کومین تانگ شروع شده بود.

نیاز روز افزون به بازار، منابع موادخام و نیروی کار ارزان، ژاپن را واداشت تا در تخصیصات امپریالیستی در چین دخالت کند. در سپتامبر سال ۱۹۳۱ میلادی، منچوری را تسخیر کرد. در ماه فوریه شروع به تجاوز به ایالات شمالی چین کرد. با اتمام تاسیس پایگاهی در شانگهای و انجام امور حفاظتی،

محیط‌های کارگری در شهر را بمباران کرد. ژاپن اتحادی با بعضی از سرکردگان مناطق شکل داد و در این میان عروسک خیمه شب بازی، رژیم خودش را انتصاب کرد. در برابر تهاجم ژاپن، تنها «چیانگ کای چک»، از آنجائیکه قبلاً معاهده‌ای با ژاپنی‌ها بسته بود، به ظاهر مقاومتی از خود بروز داد. ایالات متحده و شوروی در برابر منافع امپریالیستی خود عکس العمل نشان دادند. بر دولت «چیانگ کای چک» فشار وارد آوردند که مقاومت موثری در برابر ژاپن اعمال نماید. ایالات متحده امیدوار بود که ژاپن در باتلاق جنگ طولانی مدت و خسته کننده چین فرو رود، چیزی که سرانجام اتفاق افتاد، تا ایالات متحده بتواند تصرفات خود را به آرامی به پیش برد.

استالین به سهم خویش در سال ۱۹۳۲ به هسته‌های سرخ فرمان داد، که جنگ را بر علیه ژاپن شروع کنند. همزمان در این دوره، استالین با رژیم «چیانگ کای چک» رابطه دیپلماتیک برقرار کرد و این درحالی بود که «چیانگ کای چک»، حملات وحشیانه‌ای را بر علیه گارد سرخ شروع کرده بود. در سال ۱۹۳۳ میلادی مائو تسونگ و فنگ چیمینی، پیشنهاد ائتلافی با چندین نفر از جنگ سالاران (ژنرال‌ها) کومین تانگ را ارائه دادند، این جنگ

سالاران بر علیه سیاست های نزدیکی و همکاری ژنرال «چیانگ کای چک» با ژاپنی ها، طغیان نموده بودند. اما این ائتلاف، بخاطر اینکه ارتباط ژنرال «چیانگ کای چک» با روسیه از هم نپاشد، توسط "دانشجویان باز گشتی" پذیرفته نشد. این حادثه نشان می دهد که حزب کمونیست چین چقدر در بازی رقابت های سرمایه داری و در ائتلاف ها، گره خورده بود. در این موقع استالین "ارتش سرخ" را بعنوان عنصر فشار در نظر گرفته بود و بیشتر ترجیح می داد اعتماد «چیانگ کای چک» را به این ائتلاف جلب کند.^{۱۳}

^{۱۳} China 1928-1949: A link in Chain of imperialist war (ICC)

راهپیمایی بزرگ در خدمت جنگ امپریالیستی

در چارچوب تنش های امپریالیستی، دسته های "ارتش سرخ" که برشالوده چریکی بنا نهاده شده بود، در تابستان سال ۱۹۳۴ به سمت شمال غربی چین حرکت کرد. پیشاپیش، این دستجات در جنوب و مرکز چین در مناطقی می زیستند که دور از دسترس و کنترل کومین تانگ بود. طی مسافتی این جنبش در منطقه شانگسی متمرکز شدند. این عملیات به نام "راه پیمایی بزرگ" شناخته می شود.



اما آنچه در پس و پشت این جنبش قرار گرفته بود، چیزی جزء منافع کثیف سرمایه داری نبود. پایه ای

ترین هدف این جنبش "راه پیمایی بزرگ" در مرحله اول، جذب و ثبت نام از دهقانان برای شرکت در جنگ امپریالیستی در حال وقوع بین ژاپن، روسیه و ایالات متحده بود. در حقیقت "پاکو" (یک گروه از "دانشجویان بازگشتی" با

گرایش‌ات استالینستی) قبلاً این احتمال را مطرح کرده بود که می‌شود بخشی از ارتش سرخ را به جنگ ژاپنی‌ها فرستاد. بر خلاف توصیف‌های ایدئولوگهای راست و چپ سرمایه که عزیمت از مناطق چیانگ‌شی، واقع در جنوب "منطقه شورایی" را در ارتباط با محاصره تحمل‌ناپذیر کومین‌تانگ قلمداد می‌کنند، با تجزیه و تحلیل حوادث روشن می‌شود که خروج "ارتش سرخ" از منطقه نه آنگونه که تاریخ‌نویسان ادعا می‌کنند بر اثر محاصره سخت کومین‌تانگ نبوده است.

از آنجا که، منطقه وسعت بزرگی را شامل می‌شود، تغییر تاکتیک نظامی و خروج از منطقه، با استدلال‌ات تاریخ‌نویسان در پرده‌ای از ابهام قرار می‌گیرد. تصور اینکه مبارزه چریکی، برای چندین سال در برابر هجوم کومین‌تانگ مقاومت و پایداری نموده و تغییر تاکتیک از مبارزه چریکی به مبارزه مستقیم و رو در رو با کومین‌تانگ منجر به این شد که امنیت مرزهای چریکی از هم گسیخته گردد و سرانجام مجبور شدند این مناطق را ترک گویند، واقعیت را بیان نمی‌کند. این برای گروه "دانشجویان بازگشتی" اشتباه عظیمی نبود (چنانچه

مائو که او هم در این استراتژی سهیم بود، بعداً گفت).^{۱۴} این موفقیتی برای نیروهای استالینستی بود که دهقانان را تسلیح و از سرزمین خود جدا کنند، سرزمینی که آنان تا آن زمان جانانه از آن دفاع می کردند. به بیان بهتر، هدف از "راهپیمایی بزرگ" به سمت شمال، شکل دادن به ارتش منظم و قابل قبول برای جنگی پیشارو بود.

کتابهای تاریخی رسمی "راهپیمایی بزرگ" را بعنوان نوعی جنبش اجتماعی انقلابی و یا مبارزه طبقاتی تعریف می کنند، القاء می شود که "ارتش سرخ" سر منشاء و نطفه انقلاب می باشد، چون هنگام پیشروی، حین تبلیغات، زمین ها را بین دهقانان تقسیم می کرد. در حقیقت، هدف از این عمل بکارگیری دهقانان بعنوان محافظی در پشت جبهه "ارتش سرخ" بود. قبلاً در آغاز راهپیمایی بزرگ، جمعیت غیرنظامی "گارد سرخ" بعنوان سپردفاعی برای عقب نشینی ارتش در نظر گرفته شده بود. این تاکتیک، توسط برخی از تاریخ نویسان بعنوان روشی خیلی ساده از حفاظت جنبش منظم نظامی در برابر تیر دشمن با نشاندن جمعیت غیر نظامی بود. این تاکتیک است که طبقه حاکمه به

^{۱۴} منبع قبلی

آن متوسل می شود و در قاموس طبقه تحت ستم نیست. زمانی که اجازه می دهی جان کودکان و سالمندان برای نجات جان سربازان در گرو گذاشته شود، دیگر حرفی از قهرمانی و جان گذشتگی وجود ندارد.^{۱۵}

راهپیمایی بزرگ، راه صحیحی برای مبارزه طبقاتی نمی تواند باشد. برعکس، مسیری است بسوی وفق دادن ائتلاف با کسانی که تا آن زمان بعنوان "فئودال و بورژوازی ارتجاعی" دسته بندی شده بودند و حالا با سحر و جادو به وطن پرستان خوب بدل شده بودند. بنابراین در ماه اگوست سال ۱۹۳۵ میلادی، حزب کمونیست چین از دسته های "راهپیمایان بزرگ" مستقر در سوشون دعوت بعمل آورد که با ایجاد یک اتحاد ملی و آشتی طبقاتی، مهاجمان ژاپنی را از سر زمین چین دور کنند.^{۱۶} این دعوت از قطعنامه ای که توسط هفتمین و آخرین کنگره کمونیست بین الملل که در این زمان وضع گردید، پیشی گرفت. کنگره ای که در آن شعار افتضاح "جبهه ملی ضد امپریالیستی" که در آن احزاب کمونیستی استالینیستی با

^{۱۵} منبع ۱۳

^{۱۶} منبع ۱۳

بورژوازی ملی تشریک مساعی می کنند، طرح گردید. کمونیست ها را به عضو گیری از کارگران برای کشتار جنگ دوم جهانی که در راه بود، ترغیب می کرد. عملاً "راهپیمایی بزرگ" در اکتبر سال ۱۹۳۵ میلادی، زمانی که مائو به ینان - ایالات شانسی در شمال غربی چین - وارد شد، پایان گرفت. در جریان راهپیمایی مائو توانست موقعیت خود را تحکیم بخشد. با پایان "راهپیمایی بزرگ" تراژدی خود را نشان داد، زیرا از "گارد سرخ" نود هزار نفری که از چیانگ شی، عزیمت نمودند، فقط هفت هزار نفر باقی ماندند. بیشتر مرگ و میرها بر اثر مصائب طبیعی بود تا اینکه مورد حمله نیروهای کومین تانگ واقع شده باشند و تعداد زیادی هم بعثت انشعاب در بین دسته های رهبری در سوشان باقی ماندند. فقط در پایان سال ۱۹۳۶ میلادی قسمت اصلی "گارد سرخ" با دسته هایی از یویان و سوشان به دورهم جمع شدند.

اتحاد مجدد حزب کمونیست چین با کومین تانگ



سال ۱۹۳۶ میلادی ادامه

یارگیری دهقانان توسط حزب

کمونیست چین، منجر به جذب

صدها نفر گردید، در آن میان

تعداد زیادی دانشجویان ملی گرا

بودند که بعد از جنبش روشنفکران ضد ژاپنی در پایان سال ۱۹۳۵ میلادی به روستاها سرازیر شده بودند. این بدین معنا نبود که دانشجویان کمونیست شده بودند، بلکه برعکس همینطور که قبلا گفتیم، حزب کمونیست تشکیلاتی شده بود که بورژوازی بعنوان ابزار خود به آن می نگریست، که منافع آنرا تامین می کند. بورژوازی چین در ضدیت با ژاپن یک دست نبود و گرایشات گوناگونی در طرفداری از این یا آن قدرت بزرگ وجود داشت. همانطور که ما قبلا دیدیم، این گوناگونی در فرماندهی ژنرال «چیانگ کای چک» انعکاس یافته بود. او از اینکه یک جبهه برای حمله به ژاپنی ها ایجاد کند، نامطمئن بود و سعی

داشت منتظر بماند تا اینکه موازنه قدرتهای امپریالیستی به نفع یکی از دسته ها متمایل گردد. فرماندهان کومین تانگ و سپهسالاران منطقه هم بطور مشابه گرایشات گوناگونی داشتند.

در این فضا بود که ماجرای سیان شکل گرفت. حادثه از این قرار بود که در دسامبر سال ۱۹۳۶ میلادی چانگ هوسی لانگ یکی از فرماندهان کومین تانگ که بر علیه ژاپنی ها موضع می گرفت و یانگ هوچانگ جنگ سالار سیان که رابطه خوبی با حزب کمونیست چین داشت، «چیانگ کای چک» را بجرم خیانت و همکاری با ژاپنی ها دستگیر می کنند و بعنوان خیانت کار تحت پیگرد قرار میدهند. اما استالین به فوریت و با یک دستور تند و سریع به حزب کمونیست چین دستور می دهد که نه تنها او را آزاد کنند، بلکه نیروهای ژنرال را در "جبهه متحد" وارد کنند.

چند روز بعد چون آلائی، یه چی یانگ و پو کو بعنوان نمایندگان حزب کمونیست چین (یا صحیح تر گفته شود طرفداران استالین) با توسانگ - صاحب بزرگترین انحصار در چین و رقیب «چیانگ کای چک» - به عنوان نماینده ایالات متحده و خود «چیانگ کای چک»، گفتگوهای را شروع کردند. نتیجه

مذاکرات به این منجر شد که «چیانگ کای چک» اجباراً طرف ایالات متحده و روسیه را بگیرد. در آن زمان روسیه و ایالات متحده بر علیه ژاپن در یک ائتلاف با هم همکاری می کردند. در عوض «چیانگ کای چک» اجازه یافت بعنوان سرکرده حکومت ملی باقی بماند، در حینی که حزب کمونیست چین و ارتش سرخ (که حالا نام او به ارتش هشتم تغییر یافته بود) زیر فرمان او قرار گرفتند. امتیاز بعدی «چیانگ کای چک» این بود که انتقام خود را از چانگ هوسی لانگ و یانگ هوچانگ بگیرد، به دستور «چیانگ کای چک»، آنها اول زندانی و بعد کشته شدند. چون لای و دیگر کمونیست ها تا زمانی که ایالات متحده و روسیه، «چیانگ کای چک» را تجهیز می کردند در این حکومت باقی ماندند. این حادثه منجر به این گردید که اتحاد جدیدی بین حزب کمونیست چین و کومین تانگ امضا شود. اما این ماجرا به تنهایی نمی توانست این پیمان جدید را در جلوی چشم کارگران توجیه نماید.

کسیکه قصاب و قاتل ده هزار نفر از کمونیستها و کارگران در سال ۱۹۲۷ میلادی بود. بایست بطور عجیب و غریبی و از ایدئولوژی و پیچیدگی خاصی استفاده میشد. این فرصت در اواسط سال ۱۹۳۸ میلادی بدست آمد، جنگ بین

نیروهای کومین تانگ توسط «چیانگ کای چک» و قسمتی از "ارتش سرخ" تجدید شد. احتیاجی به گفتن نیست. مائویست‌ها سعی دارند از اتحاد بین کومین تانگ با جنگ سالاران منطقه و قصاب‌شانگهای تصویری ارائه دهند که مبین یک مانور ماهرانه از اختلافات موجود بین جناح‌های حاکم می باشد. این واقعیت دارد که بورژوازی سنتی و مالکین با سران نظامی به جناح‌های مختلف تقسیم شده بودند، اما این نه بدین خاطر بود که آنها منافع طبقاتی جداگانه داشتند یا اینکه جناحی ارتجاعی و جناح دیگر مترقی بود. این مائو بود که در این ماجرا از ذکاوت و تیزهوشی خود در راستای منافع خود بهره برد. اما همانطور که پیشتر گفته شد، اختلاف جناحها بر اساس، دفاع از منافع خاص صورت گرفته بود. بعضی از جناح‌ها وحدت چین را تحت کنترل ژاپن می خواستند زیرا ژاپن قدرت محلی آنها را تقویت می کرد و جناح دیگر مثل حاکم منچوری که حاکمیت خود را در منطقه از دست داده بود به دنبال حمایت قدرتهای دیگر امپریالیستی که مخالف ژاپن بودند، می گشت.

در این معنا، اتحاد بین کومین تانگ و حزب کمونیست چین خیلی روشن و شفاف، بورژوائی و امپریالیستی بود. این اتحاد تا آنجا پیش رفت که به

توافقنامه کمک های نظامی بین دولت شوروی و ژنرال «چیانگ کای چک» منجر گردید. کمک های نظامی شامل جنگنده بمب افکن و کاروانی از ۲۰۰ کامیون که منبع اصلی کمک به کومین تانگ تا سال ۱۹۴۷ بود. دسته اصلی ارتش سرخ در ارتش «چیانگ کای چک» ادغام شد و یکی از ماموریت های آن شرکت در حکومت کومین تانگ بود. تا این مقطع از تاریخ حزب کمونیست چین، هنوز مائو نقش و کنترل چندانی بر حزب و ارتش سرخ ندارد، زیرا در هیئت مذاکراتی با کومین تانگ، نمایندگان انتخابی از طرف دانشجویان بازگشتی (پو کو و خود وانگ مینگ) و دار و دسته مائو (چون لای) انجام می گرفت، مائو در ظاهر با سرسپردگان استالین متحد می باشد.

شکست وانگ مینگ و مماشات با ایالات متحده

رقابت بین مائو و "دانشجویان بازگشتی" برای اولین بار در جلسه عمومی کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در اکتبر ۱۹۳۸ علنی گردید. مائو از شکست مفتضحانه در ووهان (مقر حکومت کومین تانگ، که مورد حمله ژاپنی ها قرار گرفت و مسئولیت دفاع از این منطقه بعهدہ وانگ مینگ بود) برای تضعیف مواضع وانگ مینگ در حزب استفاده کرد. با این وجود مجبور به پذیرش چانگ وانتیان بعنوان دبیر کل شد. مائو بیش از دو سال منتظر ماند تا اینکه جنگ امپریالیستی موقعیت را بسوی او و بر علیه دسته "دانشجویان بازگشتی" تغییر دهد.^{۱۷}

حکومت ووهان مرکب از گروهی از رهبران چپ کومین تانگ بود که تحت رهبری وانگ قرار داشت. تنگ پینگ شان و هوچائوین که هر دو کمونیست بودند مقام های وزارت کشاورزی و وزارت کار را در دست گرفتند. در آوریل ۱۹۲۷ استالین این حکومت را «مرکز انقلابی» قلمداد کرد و نوشت:

^{۱۷} منع قبلی

"کومین تانگ انقلابی در ووهان که مبارزه ای قاطعانه را علیه نظامی گرائی و امپریالیسم رهبری می کند، در واقعیت تبدیل به ارگان انقلابی دیکتاتوری دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان خواهد شد."

در سال ۱۹۴۱ ارتش آلمان به اتحاد جماهیر شوروی یورش آورد. برای جلوگیری از باز کردن یک جبهه جدید، استالین برای توافق عدم تجاوز با ژاپن یک پیمانی را برگزید. نتیجه فوری آن عدم کمک نظامی روسیه به کومین تانگ و همچنین فلج شدن جناح استالینیستی در حزب و سقوط وانگ مینگ بعنوان همکاری با دشمن ژاپنی بود. در ماه دسامبر، ژاپن به بندر پرل هاربر حمله کرد و پای آمریکایی ها را به جنگ و کنترل اقیانوس آرام باز کرد. این حوادث باعث گردید که هم کومین تانگ و به خصوص جناح مائو در حزب کمونیست چین به سمت آمریکا چرخش پیدا کنند.

تسلط مائو بر حزب و تصفیه مخالفین

مائو با شدت تمام از فرصت بدست آمده، بر علیه "دانشجویان بازگشتی" و تابعین آنها حمله به راه انداخت. این در عمل "عملیات اصلاحی" نام گرفت و اسم رمزی بود برای جناح مائو تا به تصفیه عناصر مخالف خود در حزب پردازند که از سال ۱۹۴۲ تا سال ۱۹۴۵ طول کشید. معمار اصلی این حرکت خود مائو بود. مائو با حمله به رهبران حزب بویژه "دانشجویان بازگشتی" آنها را متهم به جرمی بودن و ناتوان از عملی کردن تزه‌های مارکسی در چین می‌کرد. مائو بیشترین رقابت را با طرفداران وانگ داشت و توانست بر اغلب اعضای آن، چون لئو چایچی که به دبیر کلی رسید، کانگ چنگ، که بعدها مامور تحقیق کارهای کثیف مائو شد، (همان منسبی که مائو در سال ۱۹۳۰ در فوجیان داشت) غالب شود.^{۱۸} مطبوعات طرفداران وانگ به حالت تعلیق درآمد، در حالی که مطبوعات تحت کنترل مائو، مجاز به انتشار بود. دار و دسته مائو مدارس حزبی و نظارت بر مطالعات مبارزین را به کنترل گرفت. تصفیه حزبی با دستگیری و بازداشت گسترده از یانان و در سرتاسر حزب و ارتش ادامه

Maoism: a monstrous offspring of decadent capitalism (ICC) ^{۱۸}

یافت. بعضی ها مانند چون لای به مائو وفادار ماندند. متمردين به مناطق نبرد فرستاده شدند. در آنجا یا به دست ژاپنی ها افتادند و یا به سادگی حذف گردیدند. پاکسازی ها در سال ۱۹۴۳ به بالاترین حد خود رسید، این همزمان با از هم پاشیدگی رسمی بین الملل سوم و میانجیگری ایالات متحده بین حزب کمونیست چین و کومین تانگ بود. در این دوره ی پاکسازی، بیش از ۵۰ تا ۶۰ هزار نفر پاکسازی شدند. رهبران "دانشجویان بازگشتی" حذف شدند. چانگ وانتاین از یانان تبعید شد، وانگ مینگ فرار و مبادرت به خودکشی کرد. پو کو بصورت اسرار آمیزی در یک سانحه هوایی مرد.^{۱۹}

در چارچوب جنگ امپریالیستی، "عملیات اصلاحی" با چرخش بسوی ایالات متحده، مصادف شد. تصادفی نیست که مبارزه بر علیه دسته استالینیستی همزمان با روابطه حسنه بسود آمریکا بود.^{۲۰} البته این مائو را خیانت کار به

^{۱۹} منبع ۱۸

^{۲۰} این سیاست حزب کمونیست چین به خاطر دلایل ایدئولوژیکی کمتر شناخته شده است، مائونیست ها و همچنین تاریخ نگاران طرفدار آمریکا آنرا پنهان می کنند. دلایل اینکه حزب کمونیست چین قویا به سمت امریکا حرکت می کرد به قرار زیر است:

ادامه بقیه در پاورقی صفحه بعد

اردوگاه "کمونیست" جلوه نمی‌دهد اردوگاه "کمونیست" جلوه نمی‌دهد، چنانچه بعداً ونگ مینگ و دسته‌ی حاکم در روسیه ادعا کردند. این صرفاً نشان دهنده خصلت بورژوائی این روش سیاسی است. برای «چیانگ کای چک» با

- درگیری اتحاد جماهیر شوروی در جنگ اروپا (جنگ جهانی دوم)، این معنی را در برداشت که برای چند سال نمی‌توانست کمک جدی به حزب کمونیست چین کند.
 - تردیدهای «چیانگ کای چک» از سال ۱۹۳۸ به امید نتیجه قطعی جنگ بین آمریکا و ژاپن
 - ورود آمریکا به جنگ در اقیانوس آرام از سال ۱۹۴۱ به بعد
 - از سال ۱۹۴۴ دولت آمریکا یک هیئت به منظور بررسی احتمال همکاری بین آمریکا و حزب کمونیست چین در پایگاه اصلی "گارد سرخ" در یانان مستقر کرد. رهبران حزب کمونیست، بویژه مائو و دسته چوتی، می‌دانستند که ایالات متحده قدرتمندترین پیروز جنگ خواهد بود و می‌خواستند در سایه او پناه بگیرند. مطابق مکاتبات و وظایف «جان» یکی از افراد هیئت نمایندگی آمریکا، که به اظهارات رهبران حزب کمونیست چین اشاره می‌کند و توضیح می‌دهد، با توجه به ملاحظات حزب کمونیست برقراری حکومت شورایی خیلی بعید است و مضافاً آنها می‌خواهند "رژیمی دموکراتیک" مثل غرب در چین ایجاد کنند. آنها کارها را طوری ترتیب داده‌اند که با دولت «چیانگ کای چک» ائتلافی برقرار سازند تا از جنگ داخلی در پایان جنگ بر علیه ژاپن اجتناب نمایند. همچنین در ملاحظات حزب کمونیست چین، دوران طولانی مدتی نیاز است (چند دهه) تا سرمایه‌داری توسعه یابد قبل از اینکه سوسیالیسم در چین مستقر شود. اگر روزی زمان آن دوره سر رسد باید خیلی آرام (و نه بصورت مصادره سخت) صورت گیرد. بنابراین به منظور ایجاد یک رژیم ملی، حزب کمونیست چین، درها را به روی سرمایه‌گذاری خارجی بخصوص آمریکای شمالی، باز نگه می‌دارد.
- ادامه در پاورقی صفحه بعد

توجه به کل بورژوازی چین، که شامل مائوهم می شود، در این بود که آنها به آرامی حساب می کردند که شانس بقای آنها در سایه کدام قدرت امپریالیستی، روسیه یا آمریکا بیشتر می باشد.

و به هیچ وجه تصادفی نیست که صدای "عملیات اصلاحی" زمانی که احتمال پیروزی شوروی بر آلمان افزایش می یابد، معتدل تر می گردد. رسماً پاکسازی ها در آپریل ۱۹۴۵ پایان پذیرفت. دو ماه پس از امضای معاهده یالتا و تصمیمات قدرت های امپریالیستی، بنا شد که روسیه بر علیه ژاپن اعلام جنگ کند. طبق توافقات قبلی حمله شوروی به ژاپن از طریق چین آغاز شد. به همین دلیل است که حزب کمونیست چین می بایستی دستورات روسیه را اجرا کند.

حزب کمونیست چین با مشاهده ضعف اتحاد جماهیر شوروی در یکطرف و فساد «چیانگ کای چک» و رغبت او نسبت به ژاپن از طرف دیگر خواستار حمایت های سیاسی، نظامی و مالی از طرف ایالات متحده می شود. حزب کمونیست چین تمایل دارد که نامش را (چنانچه آنها قبلاً در مورد ارتش سرخ انجام داده اند) بمنظور دریافت کمک تغییر دهد. اعضای هیئت نمایندگی آمریکا به دولت خود اصرار میورزد که آینده از آن حزب کمونیست چین می باشد. اگر ایالات متحده تصمیم نگیرد به "حزب کمونیست" کمک کند، دریک سال بعد یعنی در سال ۱۹۴۵ قبل از شکست ژاپن، سرانجام روسیه به سرعت به شمال چین تجاوز خواهد کرد و برای حزب کمونیست چین و مائو گزینشی جزء انتخاب صفوف (حتی بصورت موقتی) اتحاد جماهیر شوروی نیست.

مائو نه با اراده‌ی خود بلکه بطور موقت به کمپ استالین خزید، زیرا تقسیم بندی جدید بین قدرتهای بزرگ امپریالیستی، شکل گرفته بود.

با این حال، نتیجه نهایی "عملیات اصلاحی"، یعنی کنترل بر حزب کمونیست چین و ارتش، به نفع باند مائو تمام شد. مائو، عنوان ریاست حزب را از آن خود کرد و با اعلام مائوئیسم و در روند آن «اندیشه مائو تسه تونگ» را به مارکسیسم چینی اعمال کرد. از آن زمان، مائوئیست‌ها به افسانه‌ای متوسل شدند تا توضیح دهند که چگونه مائو به رهبری حزب رسید و ارتقاء او به آن مقام به لطف نبوغ نظری و استراتژیک خود او بوده است. مائوئیسم می خواهد به ما بیاوراند، این مائو بود که در برابر "خطوط نادرست" مبارزه می کرد. القاء میکنند مائو موسس "ارتش سرخ"، مجری برنامه اصلاحات ارضی و رهبری پیروزمند راهپیمایی بزرگ و خالق "گارد سرخ" و غیره... بود. تمام این ها حرف ها غیرواقعی است! این روشی است که حیلۀ گر تازه به دوران رسیده، مائو تسه تونگ، می خواهد خود را چون یک ناجی بشریت به قبولاند.

شکلگیری سرمایه داری دولتی تحت عنوان «جمهوری خلق چین»

همانطوری که قبلاً اشاره کردیم مائو در جریان جنگ جهانی دوم توانسته بود موقعیت خود را در درون حزب از طریق تصفیه مخالفین خود تحکیم کند و حزب را به یک ابزار ایدئولوژیک و قدرت خود تبدیل کند. در جریان جنگ جهانی دوم روحیه ضد ژاپنی برخی مالکین و سرمایه داران که مائوئیستها آنها را بورژوازی ملی خطاب می کنند و در چهار چوب حزب چهار طبقه مائو می گنجد، با مائو همراهی کردند و در تقویت موقعیت مائو در درون حزب کمونیست چین و جامعه نقش مهمی را ایفا کردند.

در جریان کنگره هفتم حزب کمونیست چین به تاریخ مارس ۱۹۴۵ که در ینان برگزار شد، حزب مبادرت به تصویب نظریه مائو در باره ضرورت حکومت ائتلافی با کومین تانگ (بورژوازی) کرد. این نظریه، البته خواست و برنامه متفقین در رابطه با چین نیز بود. در راستای عملی کردن چنین پروژه ای مائو، در اگوست ۱۹۴۵ به چونگ کینگ رفت تا در باره همکاری دو حزب و

تشکیل حکومت ائتلافی با «چیانگ کای چک» ملاقات کند. پروژه‌ای که عملی نشد، چرا که هریک از طرفین دیگری را به تخلف متهم می‌کرد.

با شکست همکاری بین مائو و ژنرال «چیانگ کای چک» و با پایان یافتن جنگ جهانی دوم که در روند خود منجر به پایان یافتن جنگ چین و ژاپن شده بود، جناح‌های درگیر در جنگ یعنی کومین تانگ و ارتش آزادیبخش خلق در راستای منافع امپریالیستی خود، هریک سعی کردند مناطق جدیدی را تحت سیطره خود در آورند، موقعیت خود را تحکیم کرده و به تبع آن موقعیت رقیب را تضعیف کنند. اولین مرحله درگیری بین کومین تانگ و حزب مائو با دخالت آمریکا در سال ۱۹۴۶ خاتمه یافت.

در سالهای پایانی جنگ جهانی دوم، هنوز رقابت های امپریالیستی بین آمریکا و شوروی شکل آشکار به خود نگرفته بود. هر دو قدرت امپریالیستی آمریکا و شوروی در ابتدا تلاش داشتند ائتلافی میان ارتش آزادیبخش خلق و کومین تانگ بوجود آورند. در راستای چنین سیاستی، سالها پیروزی‌های ارتش آزادیبخش خلق بر کومین تانگ در خبرنامه های شوروی درج نمی‌شد. حتی هنگامی که بر همگان معلوم شده بود پیروزی ارتش آزادیبخش خلق قطعی

است، باز استالین یکی از قراردادهای خود با کومین تانگ را تمدید کرد. در این زمینه بود که وقتی نانکن در فوریه ۱۹۴۹ سقوط کرد، سفیر شوروی تنها دیپلماتی بود که با «چیانگ کای چک» به کانتون گریخت، در حالی که او می بایست دیپلماتی باشد که در آنجا حضور می یافت.

سر انجام ارتش آزادیبخش خلق در ماه مه ۱۹۴۹ بر کومین تانگ پیروز شد و «چیانگ کای چک» و یارانش به تایوان (یکی از جزایر چین) گریختند و مقرر دولت چین تحت حمایت غرب و سازمان ملل متحد را به آنجا بردند.



در اول اکتبر ۱۹۴۹ مائو در میدان صلح آسمانی جمهوری خلق، جمهوری چهار طبقه را که در واقع نوع جدیدی از بردگی مزدی بود در

راستای منافع سرمایه و انباشت سرمایه بنیان نهاد. نباید فراموش کرد، سرمایه در حالت شکنندگی بسوی دولتی شدن گرایش پیدا می کند و این مسئله هم شامل سرمایه پیرامونی و هم سرمایه متروپل است.

در سال ۱۹۵۸ مائو در راستای تغییر سریع اقتصاد و صنعتی کردن جامعه چین و در راستای نیازهای سرمایه چینی، طرح چهار ساله «جهش بزرگ به پیش» را ارائه داد. طرح صدر مائو با افتضاح مواجه شد. در جریان اجرای این طرح حدود ۳۸ میلیون انسان در اثر قحطی و کمبود مواد غذایی در جمهوری خلق جان خود را از دست داد. عواقب فاجعه بار این طرح نارضایتی‌هایی را حتی در اطرافیان خود مائو برانگیخت. این نارضایتی‌ها موجب شد تا موقعیت مائو در حزب تضعیف شود و رقبای او و بویژه منتقد مائو، «لیو شائوچی» موقعیت خود را تحکیم کند.

«لیو شائوچی» تصمیم داشت مائو را وادار به بازنشستگی از امور کشور کند ولی همچنان بعنوان «رهبر» سمبولیک بماند. در این زمینه بود که ۲۷ آوریل ۱۹۵۹ و در جریان در اولین اجلاس دومین کنگره ملی خلق، مائو از سمت ریاست جمهوری کنار گذاشته شد و «لیو شائوچی» رئیس جمهور چین شد. دوران ریاست جمهوری «لیو شائوچی» همراه با بهبودی اقتصادی بود که منجر به تحکیم موقعیت باند «لیو شائوچی» هم در درون حزب و هم در درون جامعه شد. این امر منجر به تضعیف موقعیت مائو و دار و دسته او شد. در چنین زمینه

ائی و در راستای کسب مجدد قدرت بود که مبارزه قدرت درون حزبی شکل گرفت.

سر انجام مائو ضد حمله خود را تحت عنوان کمپین «انقلاب فرهنگی» در سال ۱۹۶۶ برای تثبیت موقعیت خویش براه انداخت. در جریان انقلاب فرهنگی «لیو شائوچی» به اتهام تجدید نظر طلبی و گرایش به کاپیتالیسم از ریاست جمهوری معزول شد و دار و دسته او از حزب تصفیه و تحت پیگرد قرار گرفتند. رهبری «انقلاب فرهنگی» در دست همسر مائو «جیانگ چینگ» بود. یکی دیگر از کسانی که نقش مهمی در «انقلاب فرهنگی» ایفا کرد، «لین بیائو» بود. او چکیده ای از نوشته های مائو را در کتابچه ای تحت عنوان «نقل قول هائی از رئیس مائو» جمع آوری کرد که به کتابچه سرخ معروف شد و سپس میلیون ها نسخه از آن چاپ و توزیع گردید. در کنار آن آرم سر مائو در میلیارد ها تعداد تولید شد و چینی ها موظف بودند که به لباس خود بچسبانند. در راستای چنین پروژه ای بود که مائوئیسم به مذهب رسمی جامعه چین تبدیل شد. آمار رسمی و دقیقی از میزان قربانیان انقلاب فرهنگی در دست نیست ولی طبق برآوردها بیش از یک میلیون نفر در جریان انقلاب فرهنگی قربانی

شده اند. پس از سه سال مبارزه قدرت سرانجام جناح مائو پیروز شد. ما به مسئله بروز اختلاف در کمپ ضد انقلاب و دلایل آن در بخش بعدی اشاره خواهیم کرد.

مائو بعد از تثبیت موقعیت خود در حزب کمونیست چین که با دولت چین یکی شده بود، پروژه ثبات اقتصادی و سیاست خارجی چین را در دستور روز خود قرار داد. مائو میخواست از انزوا بیرون برود و در بلوک اقتصادی غرب ادغام شود.

در چنین راستا گفتگوهای پنهانی بین ایالات متحده و چین در اوایل دهه ۱۹۷۰ در گرفت که به دیپلماسی پینگ پنگ معروف است و اشاره ای است به دعوت تیم پینگ پنگ آمریکا به پکن توسط چینی ها. در آن مسابقه تعدادی



دیپلمات آمریکائی تیم پینگ پنگ را همراهی کردند که مخفیانه با مقامات چینی گفتگو کردند. این گفتگوها زمینه مسافرت کیسینجر را مهیا کرد. در راستای عادی

سازی روابط با آمریکا ابتدا مشاور امنیت ملی رئیس جمهور نیکسون، هنری کسینجر مخفیانه در ژوئیه سال ۱۹۷۱ به پکن سفر کرد و زمینه های مسافرت نیکسون را به چین مهیا کرد.



بعد از مهیا شدن
شرایط لازم ریچارد
نیکسون رئیس جمهوری
وقت آمریکا در فوریه
۱۹۷۲ به چین رفت تا با مائو

و دیگر مقامات چین ملاقات کند. در همین رابطه نیکسون و چوان لای در ضیافتی سخنرانی کردند. هفت ماه بعد از دیدار نیکسون از چین، چین روابط دیپلماتیک خود را با ژاپن نیز برقرار کرد. روابط با کشورهای اروپای غربی نیز بهبود یافت.

رژیم مائو در راستای منافع امپریالیستی خود به حمایت از رژیم های فوق ارتجاعی پرداخت. این مسئله به جنبش های بورژوائی، بویژه در سرمایه پیرامونی که ایدئولوژی مائوئیستی را به پرچم خواسته های خود تبدیل کرده بودند، مشکل



ساز بود. قطعا مائوئیستها برای لاس زدن های مائو با رژیم هائی چون رژیم مارکوس، سلطان قابوس، شاه ایران، نیکسون و غیره که در راستای منافع امپریالیستی رژیم چین بود،



توجهات ایدئولوژیک پیدا خواهند کرد. رژیم مائو در اوایل دهه ۵۰ شمسی روابط نزدیکی با رژیم شاه داشت. این در شرایطی بود که جناح

کلام رادیکال چپ ایران، شاه را بعنوان «جلاد قرن» معرفی می کرد و به مبارزه مسلحانه علیه آن برخاسته بود. در چنین روابط دوستانه ای بود که فاطمه پهلوی خواهر محمدرضا پهلوی در اردیبهشت ۱۳۵۰ به چین سفر کرد و با مائو دیدار کرد. سال بعد یعنی در سال ۱۳۵۱ فرح پهلوی و امیر عباس هویدا به چین سفر کردند. صدها هزار چینی با رقص و پایکوبی از فرح پهلوی استقبال کردند و عکس یادگاری با جوان لای گرفتند. در شرایطی که صدها هزار

"کمونیست" چینی از فرح پهلوی با رقص و پایکوبی استقبال میکردند، پیدا شدن آثار مائو از کسی توسط ساواک همان فرح پهلوی می توانست حکم مرگ را داشته باشد.

سرانجام، هر چند گارد سرخ در سال ۱۹۶۹ بدست ارتش چین سرکوب شد اما انقلاب فرهنگی یا مبارزه قدرت تا مرگ مائو در ۹ سپتامبر ۱۹۷۶ ادامه داشت. هنوز چند هفته از مرگ مائو نگذشته بود یعنی اکتبر ۱۹۷۶ که خبر دستگیری «باند چهار نفره شانگهای» که یکی از آنها بیوه مائو بود، منتشر شد. این مسئله بیانگر آن بود که در مبارزه قدرت، جناح رقیب توانسته بود، بعد از مرگ مائو موقعیت خود را تثبیت کند.

بحران در کمپ ضد انقلاب

همانطوری که قبلا توضیح دادیم مائوئیستها وانمود می کنند وقتی دژ دیکتاتوری پرولتاریا پس از مرگ استالین توسط روزیونیستها و با گزارش خروشچف مورد حمله قرار گرفت، مائو سرعاً واکنش نشان داد و پرچم دفاع از مارکسیسم را بدست گرفت و با نبوغ و خلاقیت استثنائی اش سکان رهبری کشتی درهم شکسته جنبش کمونیستی را در دست گرفت و آنرا بسوی پیروزیها هدایت کرد. چه دروغ هائی! چه یاوه هائی!

در ۵ مارس ۱۹۵۳ استالین درگذشت. سه سال بعد از آن و در جریان کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی به سال ۱۹۵۶ خروشچف گزارش محرمانه در رابطه با کیش شخصیت استالین و عواقب جنایت بار آن برای



شرکت کنندگان کنگره قرائت کرد (عکسی از کنگره بیستم). در جریان گزارش کنگره، خود خروشچف از

"شدت احساسات" چهار بار گریست، شخصی که خود نقش اساسی در جنایات استالین داشت و حدود ۳۰ نفر از شرکت کنندگان به حالت اغما فرو رفتند. گزارش کنگره تاثیر منفی بر احزاب استالینیست در سراسر جهان گذاشت. دگردیسی بسوی سوسیال دمکراسی در احزاب استالینیست شروع شد و در آنهایی هم که به استالینیزم وفادار ماند بشدت با ریزش نیرو مواجه شدند.

متأسفانه اطلاع دقیقی در دست نیست که آیا نمایندگان حزب کمونیست چین جزو اغما رفته گان بودند یا نه، ولی ظاهراً از شنیدن جنایات «رفیق استالین» شان آن هم از زبان یک جانی دیگری چون خروشچف زیاد دلگیر نشده‌اند.

چرا که کنگره هشتم حزب کمونیست چین که چند ماه پس از کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی برگزار شد، یعنی بتاريخ ۱۵ تا ۲۷ سپتامبر ۱۹۵۶، در آن کنگره مائو بر نواقص حزب کمونیست روسیه که از طریق رفیق خروشچف گزارش شده بود (یعنی جنایات استالین) اشاره می کند و حتی تاکید می کند که بر طرف کردن این نواقص (جنایات استالین) پیشرفت های بزرگی را به دنبال خواهد داشت. مائو در رابطه با کنگره بیستم حزب کمونیست این چنین می گوید:

"رفقای ما در شوروی و خلق شوروی بر اساس این رهنمود لنین عمل کرده اند... حزب کمونیست شوروی در کنگره بیستم خود که در گذشته ای نه چندان دور برگزار گردید، سیاست های بسیاری را طرح کرده و از نقائصی که در حزب یافتند انتقاد نمودند. با اطمینان می توان مطرح نمود که پیشرفت های بزرگ بسیاری به دنبال این عمل ظاهر خواهد شد."

دفاع مائو و اطرافیانش از کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی و باند خروشچف بخاطر اهمیت کمکهای اقتصادی و کارشناسی دولت شوروی به چین بود، بخصوص در آن سالها اهمیت چنین کمکهائی برای چین بسیار حیاتی بود.

یکسال پس از گزارش خروشچف به کنگره حزب کمونیست روسیه و لجن مال کردن هویت استالین و در جریان گرامیداشت انقلاب اکتبر در نوامبر ۱۹۵۷ مائو به روسیه سفر کرد. دیدار مائو از روسیه سه هفته طول کشید. در این دیدار هنوز از حمله روزیونیستها به دژ دیکتاتوری پرولتاریا خبری نیست و مائو به همراه رفیق اش خروشچف سالگرد انقلاب اکتبر را جشن می گیرد.

دو سال بعد از گزارش خروشچف در جریان کنگره بیستم، خروشچف برای مذاکره با مائو از ۳۱ ژوئیه تا ۳ اوت ۱۹۵۸ به چین سفر کرد. پنج سال پس

از مرگ رفیق کبیر مائو یعنی

استالین و دو سال پس از به

لجن کشیدن استالین توسط

خروشچف، مائو با فرش قرمز

از خروشچف استقبال کرد.

هنوز از رویزیونیسم و سوسیال



امپریالیسم خبری نیست! هنوز از هتک حرمت «رفیق استالین» خبری نیست! پنج

سال پس از مرگ استالین و سه سال پس از افشای ماهیت استالین توسط

خروشچف و ارائه ترهمیزیستی مسالمت آمیز توسط خروشچف، مائو هنوز از

پیروزیهای بسیار بزرگ در راستای ساختمان کمونیسم تحت رهبری رفیق

خروشچف سخن می گوید. مائو در پیام خود به کنگره بیست و یکم حزب

کمونیست شوروی که از تاریخ ۲۷ ژانویه تا ۵ فوریه ۱۹۵۹ برگزار گردید، این

چنین می گوید:

"از زمان برگزاری کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی مردم شوروی تحت رهبری صحیح کمیته مرکزی حزب کمونیست و به زعامت رفیق خروشچف پیروهای بسیار بزرگی را در جهت ساختمان کمونیسم بدست آورده اند."

نا رضایتی ها بعد از دیدار خروشچف و آیزنهاور رئیس جمهور آمریکا در سال ۱۹۵۹ در کمپ دیوید شروع شد. در سال ۱۹۵۹ میان چین و هند در هیمالیا و در ارتباط با شورش تبت تنش هایی بوجود آمد که با مداخله چین منجر به شکست نیروهای طرفدار «دالائی لاما» و سپس الحاق تبت به چین شد. به تبع آن جنگ مرزی بین هند و چین در گرفت. در آن زمان و در راستای جنگ سرد که تازه شروع شده بود، شوروی تلاش داشت تا نفوذ خود را گسترش دهد. شوروی در راستای منافع امپریالیستی خود، سعی می کرد از هندوستان حمایت کند تا موقعیت رقیب خود یعنی آمریکا را در آسیای جنوبی و اقیانوس هند کاهش دهد. دولت چین انتظار حمایت شوروی از چین در مقابل هند را داشت. چرا که در سرکوب قیام سال ۱۹۵۶ مجارستان، چین از مداخله نظامی شوروی حمایت کرده بود. اما شوروی بخاطر منافع امپریالیستی خود نمی توانست از

چین در مقابل هند دفاع کند. موضع روسیه که در سپتامبر و طی بیانیه ای منتشر شد، در آن به "نزاع تاسف آور دو کشور دوست" اشاره شده بود.

این سیاست شوروی مورد انتقاد رژیم چین قرار گرفت، فقط انتقاد و نه بیشتر از آن. هنوز به مصوبات کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی انتقادی نیست! هنوز از سوسیال امپریالیسم خبری نیست! انتقادهای چینی ها به شوروی سرانجام با واکنش شوروی مواجه شد و در این راستا در ۱۶ ژوئیه ۱۹۶۰ شوروی کارشناسان خود را از چین خارج کرد و ۳۴۳ قرارداد و ۲۵۷ طرح همکاری را لغو کرد.

در روند آن حتی بعضی احزاب "کمونیست" از جمله ویتنامی ها، ژاپنی ها، کره ای ها و غیره کوشیدند تا بین چین مائوئیست و شوروی خروشچفییستی آشتی بوجود آورند. در این زمینه حتی شوروی پیشنهاد چین مبنی بر به تعویق انداختن بدهی هایش به مدت پنج سال را پذیرفت.

در کنگره ۲۲ حزب "کمونیست" شوروی، به تاریخ اکتبر ۱۹۶۱ خروشچف نه تنها انتقاد های خود را به استالین تکرار کرد بلکه آنها را نیز تعمیق

کرد. «چوئن لای» نه تنها برنیاشفست، نه تنها به دفاع از استالین بر نخواست بلکه عمدتا بر مناسبات احزاب برادر تاکید کرد.

تنها از سال ۱۹۶۲ میلادی است که انتقادها شکل علنی و جدی بخود میگیرد و اختلافات در عملکرد روزانه نیز خود را نشان می دهد. در بهار و تابستان ۱۹۶۲ حدود ۶۰ هزار قزاق که در چین زندگی میکردند، مجبور به ترک چین شده و به شوروی پناهنده گردیدند. همانطوری که قبلا اشاره شد، گزارش کنگره تاثیر منفی بر احزاب استالینیست در سراسر جهان گذاشت از آنجمله حزب کمونیست ایتالیا. رهبر آن «پالمیرو تولیاتی» در افکار استالینیستی خود دگردیسی داد و عملا به ستایش سرمایه داری متروپل پرداخت. رژیم مائو با جزوه ای تحت عنوان «اختلافات میان تولیاتی و ما» به «پالمیرو تولیاتی» پاسخ داد و در آن جزوه انتقادهائی به شوروی نیز مطرح گردیده بود. ولی در جزوه اثری از بازگشت سرمایه داری در شوروی خبری نیست!

۱۳ سال پس از مرگ استالین و ۱۰ سال پس از کنگره بیستم اتحاد شوروی و دو ماه بعد از قرار داد شوروی با آمریکا مبنی بر اینکه سلاح هسته ای تنها به کشورهای که دارای آن هستند باید محدود شود، رژیم مائو تحت عنوان

«توطئه ای مهم برای حفظ انحصار سلاح هسته‌ای در دست قدرت‌های بزرگ»
آنها محکوم کرد و از بازگشت سرمایه‌داری به شوروی سخن گفت. و سرانجام
اینکه وقتی در سال ۱۹۶۸ شوروی چکسلواکی را اشغال نمود (بر خلاف اشغال
مجارستان که چین از آن حمایت کرده بود) رژیم مائو آنها محکوم کرد و آنها
سوسیال امپریالیستی خواند.

کلام آخر

در دوران جنگ امپریالیستی، مائوئیسم به تئوری غالب حزب بدل می شود، حزبی که از قبل به بورژوازی تعلق داشت، حزبی که مداوم خودش را کمونیست می خواند. هدف مائوئیسم توجیه تحکیم کنترل بر حزب توسط دار و دسته مائو بود. در ابتدا، مائو مشارکت حزب در جنگ امپریالیستی، همکاری و نزدیکی با کومین تانگ، اشراف و جنگ سالاران، بورژوازی بزرگ و قدرت های امپریالیستی را توجیه می کرد. در تحقق این امر، باید منشاء واقعی حزب کمونیست چین را از نظر پنهان کند. مائوئیسم نمی توانست فقط با یک تفسیر از جنگ قبیله ای حزب را راضی نگه دارد. باید تاریخ را، هم در حزب و هم در مبارزه طبقاتی کاملاً عوض کند. شکست انقلاب پرولتاریایی و انحطاط حزب کمونیست چین با دقت از صحنه تاریخ پاک شده است. مشخصات جدید حزب کمونیست چین به عنوان ابزار سرمایه "به لحاظ نظری" توسط مائوئیسم توجیه شده است. بر مبنای این دروغ ساختگی، مائوئیسم توانسته است، بعنوان ابزار تبلیغاتی، توده های کارگر و به خصوص دهقانان را در زیر پرچم وطن پرستی

برای جنگ امپریالیستی بسیج نماید. سرانجام زمانی که مائوئیسم قدرت را تسخیر کرد، به عنوان تئوری رسمی چینی‌ها "دولت خلق" یا به زبان دیگر سرمایه داری دولتی که در چین برقرار شد، به شناساند و به مذهب رسمی چین تبدیل شود.

جوادی - اکبری

۲۰ فروردین ۱۳۹۵

خطوط اصلی مواضع:

۱. جنگ جهانی اول نشان داد که سرمایه داری بعنوان یک نظام اجتماعی وارد دوره انحطاط شده است. تنها دو آلترناتیو برای این سیستم وجود دارد: یا انقلاب کمونیستی یا نابودی بشریت.
۲. در عصر ما، طبقه کارگر تنها طبقه انقلابی است و تنها این طبقه اجتماعی است که میتواند انقلاب کمونیستی را انجام دهد و به بربریت سرمایه داری پایان دهد.
۳. بعد از آنکه سرمایه داری وارد دوران انحطاط خود شد، اتحادیه های کارگری در سراسر جهان تبدیل به ارگانهای نظام سرمایه داری شدند. وظیفه اصلی اتحادیه ها کنترل طبقه کارگر و منحرف کردن مبارزه طبقاتی کارگران است.
۴. در عصر انحطاط و گندیدگی سرمایه، شرکت در نمایشات انتخاباتی و سیرک پارلمان تنها در جهت تقویت توهمات دمکراسی است. سرمایه داری دمکراسی و سرمایه داری دیکتاتوری دو روی همان سکه هستند، بربریت سرمایه داری.
۵. تمامی جنبشهای ملی ضد انقلابی، بر علیه طبقه کارگر و مبارزه طبقاتی هستند. جنگ آزادیبخش ملی یک نیروی پیاده در اختلافات امپریالیستی است.
۶. علت شکست انقلاب اکتبر، شکست موج انقلاب جهانی، مخصوصاً شکست انقلاب آلمان که منتهی به انزوای انقلاب اکتبر و سپس منجر به انحطاط آن شد.
۷. تمامی احزاب چپ ارتجاعی هستند، استالینیستها، مائوئیستها، تروتسکیستها و آنارشیهستهای رسمی و غیره دستگاه سیاسی سرمایه را نمایندگی می کنند.

۸. کلیه دولتهای به اصطلاح "سوسیالیست" یا "کمونیست" که در شوروی، اروپای شرقی، چین، کوبا و غیره بر سر کار آمدند تجلی شکل ویژه از بربریت سرمایه داری بوده و هستند، سرمایه داری دولتی.

۹. سازمان انقلابی پیشقراول پرولتاریا را تشکیل میدهد و یک فاکتور فعال در تکامل و تعمیم آگاهی طبقاتی است. سازمانهای انقلابی تنها میتوانند شکل اقلیت انقلابی به خود بگیرند که وظیفه شان نه سازماندهی طبقه کارگر یا کسب قدرت بجای طبقه کارگر، بلکه رهبری سیاسی – یک قطب نمای سیاسی است، بطوریکه شفافیت سیاسی سازمان انقلابی و نفوذ آن در طبقه کارگر از عناصر اصلی برای انقلاب کمونیستی هستند.

تعلق سیاسی:

مواضع، نظرات و فعالیت گرایشات سیاسی پرولتری، محصولی از تجربیات گذشته طبقه کارگر و درسهایی که سازمانهای سیاسی طبقه کارگر در طول تاریخ این طبقه کسب کرده اند. لذا صدای انترناسیونالیستی ریشه های خود را در اتحادیه کمونیستها، انترناسیونال اول، جناح چپ انترناسیونال دوم، انترناسیونال سوم، مخصوصاً جناح چپ انترناسیونال سوم و فراکسیونهایی که در مقابل انحطاط انترناسیونال سوم وظیفه سترگ دفاع از مواضع پرولتری و کمونیستی را بر عهده گرفتند، فراکسیونهای هلندی – آلمانی و **بویژه فراکسیون کمونیست چپ ایتالیا** میدانند و از سنن کمونیست چپ دفاع می کنند.